THE TRAVELS IN EUROPE

OF

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

هو الله تعالیٰ شانہ

وقایع مسافرت نواب مستطاب

اشرف ارفع والا میر لایق علیخان عماد السلطنة

سر سالار جنگ کے سی آئی ای بصوب فرنگستان

بسعی و اهتمام اقل الاحباب میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب

در دار الحکومت بمبئی از زیور طبع در آمد

هرگونه ترقی که درین عصر از سفر دست میدهد شوق مسافرت ممالک دور و دراز است مخصوصه
اشخاص صاحب سلیقه نصیب ایشان شده است در هر که رعایای دولت بهیه انگلیس انتظام یابند از دنیا
فایدهٔ عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بهر دیار که گذر کنیم علاوه بر تماشای اماکن خوش نما
و مناظر با صفا می بینیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما همه جا در بحر و بر
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایای
علیا حضرت ملکه معظمه اسهل و انفع است این است که ما در مسافرت و سیاحت گوی سبقت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علتی از علایل از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یکدفعه دیگر از دیار فرنگستان حظی ببرم پنجسال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارب و آزمایش من

افزوده شده بیشتر قدر آنچیزها را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظهٔ حالات
و حرکات پلتکیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات ارباب سیاست
که رشتهٔ امور معظمه در کف کفایتشان است بملک خود بصیرت و معرفت مشخص و معلوم
آن عللی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن تصیبی است که درین زمان
متصل راجع اش بمشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

نیز ملاحظه درستی کردن در وسعت ملل غربیه مخصوصاً در ممالک جرمنی و فرانسه و انگلستان
درحالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از فایده و علم نیست آیا ازین تبدلات
بهتری حاصل میشود یا بتری و آیا این تغییرات که لابد بر محصولات می افزاید و هم مخارج عساکر حاضر
رکاب را زیاد میکند در عوض باعث امنیت و آسایش رعیت میشود و املاک مردم سالم و محفوظ
میماند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون میشود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان و تحصیل
علوم غربیه فقط اسباب مخاطرات غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب عمال و ارباب
سیاست میشود و هم یوماً فیوماً به اضطراب محکومین بیفزاید پس هرچه بیشتر وضع آسیا دست
نخورده و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی ها که در ممالک بارده ساری و ساری است از میان مردم
بیشتر دور باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی ما که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه با اسباب قناعت ما شده بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکار ما خورده پس آیا
در تفحص حکمتهای پلتکیه غربیه باید در اماکن خراب مسافرت نمائیم آیا باید در تحقیق قواعدی برائیم

که تقریباً خلع العذار نند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را نمینمایند حتی اغلب
علم خودسری برپا مینمایند چه این سؤالات خیلی اهمیت دارند و هم سر مطلب چون هندوستان
و انگلستان سال بسال بیکدیگر بواسطهٔ کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیکتر میشوند و هر سال
این دو قوه با اهمیت و کمال میرسند اهل بی قرار مملکتین برای جستجوی و تلاش ترقی هر سال از
دیار یکدیگر بهره‌مند میشوند هندوستان بواسطهٔ ارادهٔ قائم مقامان دولت در مد نظر دارند
مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسلهٔ ما متفق اند که
مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم
که ترقی این مملکت منوط باین است که مذاهب مختلفه بسرزمین ما باید خصومت مذهبی را کنار
اختلاف ادیان را پشت پا بزنند و افکار ملتی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاحان معتبر فرنگ بدرستی و راستی ما را متیقن می نمایند
که حکومت منتخبه که در فرنگستان است چنین مینماید که ضررش بیش از نفعش است و هم قانونیکه
دارند رو بزوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی بمانند بلاشائبه ریب و شکی رشتهٔ
معاشرت و مناظرتشان از هم گسیخته خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قراری
جمهور متصل در تزاید است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند
عزم خود را جزم کرده اند که بهر وسیله که ممکن باشد بچیزهای بهتر دست اندازی نمایند حتی
در صورت لزوم خرج از کیسهٔ همسایه و هم خاکشان هم باشد اظهر من الشمس است که هندوستان
محتاج است درین نکات اطمینان کلی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
و استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بناءً علی هذا چند ماهی در فرنگستان

بسر بردن امید کل مراد چیدن است نه فقط برای فایدهٔ ذاتی بلکه چون بدرخت کل رسم دامنی را
بدیه بهموطنان خود پر از گل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غربیین بهتر است یا قناعت
شرقیین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و تیز ارادهٔ من این است
که قبل از مراجعت بملکت خود در اقیانوس اتلانتیک سفر نموده آن مملکت جمهوری وسیع را که
ینگی دنیا باشد ببینم چه گونه با ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بیقراری دائمی اهل فرنگ شده
باشد و چون آن عالم منتها غربی نقطهٔ کرهٔ ارض واقع شده بقاعده باید برای شرقیین خالی از فایده
و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیتاً نباید عاری از علت و مناسبت
باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوهٔ عقلیه توام خواهد بود امید
وارم تمام این چیزها را در ضمن مسافرت ببینم انشاء الله تعالی
همین تاکید کرد که جهان چهارشنبه دهم شهر شعبان سنه ۱۳۰۴ از منزل کوه شریف ساعت پنج و نیم
بحیدرآباد جنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت حضرت
مستطاب مالک رقاب حضور پرنور پادشاه مملکت عظیمهٔ دکن ادام الله دولته و شوکته شده
حسب الرسم ادای نذر کرده استر خاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
خویشاوندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب بمحل توقف کالسکه بخار رفتم جمعیت
زیادی از اعیان و اشراف شهر بمشایعت آمده بودند با تمام آنها فرد فرد تعارف رسمی معمول
آمده ساعت یازده و نیم کالسکهٔ بخار حرکت نمود اسامی همراهان از این قرار است میرزا فضل علی
بیک خان میر جهاندار علی خان میرزا اسمعیل خان میر فدا علی خان و چند نفر ملازم شب از کمال
استراحت خوابیدم هوا گرم بود و نزدیک صبح قدری خنک شد

روز پنجشنبه یازدهم شهر فوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخار بمنزل کلبرگه رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحبمنصبان
نظامی و قلمی کلبرگه تا دم توقف گاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند با همه تعارف رسمی شد چون هوا
بشدت گرم است امروز را درین جا اطراق نموده طرف عصر بسمت بمبئی حرکت خواهیم نمود و
انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه با وقایعی که رخ میدهد در طی مسافرت بحر و بر بقلم
بیان خواهیم آورد نهار را در عمارت حکومتی مهمان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ
بودم غذای مفصل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یکساعت بعد از
ظهر الی ساعت سه هوا بکلی خفه و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت
چهار و نیم سوار کالسکه شده به موقف کالسکه بخار رفتیم امروز از وقت معموله کالسکه بیست
دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتیم درین راه شب قدری باران آمد
هوا سرد شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخواسته فرایض معموله بجا
آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز براه افتادیم

جمعه دوازدهم

یکساعت بظهر مانده وارد بمبئی شدم با وجودیکه از آمدن خود بکسی اطلاع نداده بودم باز
جمعی از پارسیان باستقبال آمده بودند درشکه های دو اسبه حاضر بود سوار شده بمهمانخانه
واتسن رفتیم این عمارت تمامش از آهن و گنجایش صد و هشتاد نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع
خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر میز نهار رفتم هر چند اشتهائی
نبود باز قدری همراهی کردم بعد از غذا باطاق مخصوص خود رفته بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر گذشته با همراهان و جمعی از مشایعین کنار دریا آمده سوار
قایق دودی شده راندیم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود ولیاقت علی خان ایمبسی جزو همراهانیکه
بفرنگستان می آیند شد این کشتی موسوم است به پیشیا و طولش ۳۹۵ و عرضش ۴۲ وارد
ارتفاعش ۳۴ پاست وزنش ۳۰۹ تن و قوت ۴۰۰ اسب دارد ساعت هشت مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد بجز من و همراهان من که شانزده نفر بودند نواب ظفر جنگ بهادر
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکهٔ معظمه بلندن میرفت و کاپتان و مسیس کلارک
و راجه بیمری و راجه مورلی نیز جزو مسافرین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود علاوه
بر این باد مخالف هم میوزید لهذا السیر عتی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده گفتم بستر در عرشهٔ
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله ببرکت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن با سلامتی
بدن توام خواهد بود وقتیکه از خواب برخواستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه زنگ نهار
زدند رفتم نهار پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹۴ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از حمام و صرف چای در عرشهٔ کشتی رفته نشستم میرزا اسمعیل خان تاریخ حیات لرد کلیو را

که بوسس و مبدع استیلای انگلیس شد بر هند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند گفتم آورند
قدری خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد زنگ نهار
زدند سر نهار رفتم پس از نهار با زوجه کاپیتان کلارک که از ورود کشتی تاکنون بیمار است
صحبت کردم میگفت هیچ غذا نخورده ام مگر قدری حریره خیلی تأسف خوردم بعد باز
بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز در وزیدن است کشتی تا امروز ظهر سیصد و نه
میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا
مثل روز روشن شد تک تک لکه ابر در آسمان بود چرخ کشتی آب را بشدتی میشکافت
که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا میشد بالجمله شب باز در عرشه کشتی بستر
انداخته خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

صبح را مثل روزهای گذشته بسر بردم بعد از نهار بعرشه کشتی رفتم میرزا اسمعیل خان از
مهندس کشتی که شخصی بود کوتاه قد و ریش توپی گندمی داشت خواهش کرده بودند چرخ
بخار را تماشا کنند میر جاندار علی خان و میر فدا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند
جائیکه چرخ بخار است نود و چهار درجه و جائیکه کوره است صد و سی درجه حرارت
دارد ارتفاع دود کشتی هشتاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پا زیر آبست
تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد هشت میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب اواسط
شب دریا قدری متلاطم شد پنجره ها را کلا بسته بودند که مبادا آب در حجرات بریزد امروز هم باد
مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بحمد الله نه مرا و نه هیچیک از
همراهان را دریا گرفت فقط قدری دردسر میرزا طفیلعلی بیک خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بتدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خنک است
ماهیهای پرنده در سطح آب مثل طیور طیران میکنند ولی مسافتهای پریدنشان چند ذرع است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خنک بود

سه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاستم پس از کارهای لازمه شد اول در عرشه رفته قدری راه رفتم جعبهٔ
جواهری که همراه بود چیزی در آن میخواستم ببینم چون در انبار گذاشته بودند به کاپیتان پیغام دادم
حکم بدهد بیرونش بیاورند پس از آنکه آوردند کاپیتان از جانب دو نفر خواتین که در حجرهٔ دوی
بودند خواهش کرد در مجری را باز کرده جواهرات را بنمایم خواهش ایشان را قبول کرده نمودم
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سر میز رفتم پس از صرف غذا در عرشهٔ کشتی رفته قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته باد کمتر میوزد دریا قدری آرام تر است
باین جهة تا امروز ظهر سیصد و ده میل مسافت طی شد هشت نه میل بیش از دیروز و پریروز رفت
هوا همانطور گرم است چون هیچ جهه ساحلی دیده نمیشود و هر روز شبیه بیکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکه های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلو آفتاب را
میگرفتند از ظهر به بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار به بعد تلاطم
دریا زیاد شد از پنجره ها در حجرات میریخت دریچه ها را سد کردند تکان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت همین طور متحرک بود بعد الحمد لله آرام شد

بنجو یکه آب

چهارشنبه هفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی هیچ

محسوس نمیشود فردا انشاء الله تعالی باید بشهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است برسیم سه چهار مرغ دیده شد طیر پدیند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب پانصد میل مسافت دارد هوا شبیه بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل مسافت طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از سرعت معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یک جهاز جنگی کوچک که دوازده عراده توپ داشت از پهلوی ما گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میرود یک کبوتر طرف ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جهاز آنرا با تفنگ زد شب بعد از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته گفتم فردا انجا پارخانه عدن برسانند بعد در عرشه کشتی رفته خوابیدیم

پنجشنبه بیجدهم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لنگر انداخته فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و چندان هم قابل تماشا نبود نرفتم کنار دریا چند دکان خوب و مهمانخانه مرغوبی بود در یکی از دکاکین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم مهمانخانه برای نهار همراهان همه بودند کشتی برای ذخیرهٔ ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجا می ایستد نزدیک شهر عدن برکه ایست بسیار قدیم میگویند در عهد رومن ها ساخته شده ولی این قیاسی است زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کمیاب و هوایش بسیار گرم است بعد از نهار برگشته بکشتی آمدیم مردم از بالای جهاز پول توی دریا می انداختند اطفال

هشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را درمی آورند معلوم میشود اهل اینجا در شناوری
بسیار تردست اند اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میرود و از شاخی بشاخی میجهد از طناب
کشتی بالا می آیند چیزی از مسافرین بگیرند اجزای جهاز با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
داشتند هر چه سعی میکردند و عقب این اطفال میدویدند که بگیرندشان ممکن نبود در کمال عسرت
ازین قایق بقایق دیگر میرفتند وقتیکه میدیدند چاره منحصر است و عنقریب گرفتار میشوند خود را
بدریا می انداختند خیلی مضحک و باتماشا بود خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
کشتی تمام روز صبح ساعت هفت که بلنگرگاه عدن رسیدیم ۲۲۴۶ میل مسافت طی کرد و از
ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر بشدت هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
همین طور گرم بود نزدیک فجر جزئی نسیم خنکی وزید مابین بحر هند و بحر احمر تنگه ایست موسوم بباب
المندب چون اینجا زیاد سنگلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتأنی میبرند کمال احتیاط لازمست
که مبادا بسنگی یا تپه بخورد الحمد لله بی خطر گذشت از عدن بر داشتیم طرف ظهر دست راست
رشته جبال خشکی بود تا جزیرهٔ پیریم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در اینجا
قلعه مستحکمی ساخته همیشه یکدسته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب با دو عراده توپ
درین قلعه ساخلو اند چون هوای گرم و تب انگیزی دارد هر دو ماه یکدفعه مأمورین عوض
میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
کنارهٔ افریقا محسوب میشود ازین جزیره ببعد بحر احمر است وجه تسمیه اش را بطورهای
مختلف بیان می کنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
سرخ رنگ بنظر میآیند برخی بر آنند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام معروف

معروف شده اما ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی هست که در کف دریا قریب بساحل
میرویند و روی آب می آیند باین جهت احمر میـنامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است طرف راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفتند انجا
ساحل عربستان محسوب میشود و مرغ بسیار بزرگ شبیه بلاش خور اما کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پرواز میمودند نوعی از طیور ماهی خوارند تا امروز ظهر کشتی بواسطه ملایمت
هوا و دریا ۳۲۷ میل طی کرد امروز سفاین متعدد از پهلوی جهاز ما گذشت شب را چون لیالی
گذشته بسر بردم

شنبه بیستم

صبح که سر از خواب بر داشتم دیدم دریا مغشوش است معلوم شد از نصف شب دیشب
شروع بطلاطم کرده امواج چون تلال بلند میشدند و در کشتی میریختند از دور آب مثل کوه
بلند میشد و کف میکرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از خطر بود میگویند انجا همیشه درین فصل باد شدید میوزد کشتی ما قریب ظهر بکشتی
دیگری که پیش از ان از بمبئی حرکت کرده بود برخورد از آن رد شد تا ظهر سیصد و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف نمیوزید خیلی بیشتر سیر میرفت جواد سینک راجه لیمری
که برای تبریک جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرفت امروز ولمولودش
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جا نتوانسته بود تمام
مسافرین را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه تموج
مثل صحرائی پر از تپه و ماهور بنظر می آید از قرار یکه میگفتند تا فردا همین طور مغشوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کما فی السابق بسر بردم

یکشنبه بیست و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاستم دیدم تلاطم دریا از دیروز خیلی بیشتر است بنوعیکه گاه گاهی
ترشح آب تا عرشه کشتی میرسید کاپیتان میگفت روز خنک خوبی است اگر این طور باد نمیوزید
گرما زیاد اذیت میکرد خلاصه تکان کشتی بقسمی زیاد شد که اغلب مسافرین سرشان بنا کرد به
پیچ خوردن هر یک بگوشه افتادند و معدودی را استفراغ دست داد و بعضی ها که دریا دیده
و گرم و سرد روزگار چشیده بودند تاثیری بهیچوجه نکرد و هر یک بکار خود مشغول بودند بعضی مرد ها براه
رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن و نسا بخیاطی کردن و جوراب بافتن و اطفال
ببازی کردن و قس علی هذا این قطعه بگرما سر رفت و امروز اتفاقاً چنان سرد شد که مسافرین
لباس کلفت پشمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از هشتاد و هشت و نود نمیشد
امروز از هفتاد و چهار بالا نرفت تا امروز ظهر هشتاد و چهار میل مسافت طی شد با وجود یکه باد
بشدت میوزید باز خوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجائیکه موسوم است به اخوین درین نقطه دو تل بزرگ واقعست
شبها در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پیداست
و کشتی بهدایت چراغ بمسافت زیاد از پهلوی تپه های مزبوره میگذرد و از این جا تا سویس
دویست و چهل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفته چون شبهای گذشته خوابیدیم
نزدیک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر الخلقه هستند کوچه های شهر تنگ و معوج و کثیف
است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود سواری شان منحصر است به الاغ چند کاری بارکشی دیده شد
که شتر و قاطر میکشیدند

سه شنبه بیست و سیم

ساعت نه پس از صرف نهار بموقف کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اقطار کالسکه بخار متجاوز
از هفت یا هشت نبود و همه کوچک و کثیف و ناراحت گویا در دنیا کالسکه بخار باین بدی
پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود حرارت هوا بقدری شدید
بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو در منزل زاکازیک چاشت پاکیزه ای صرف
شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که الحق محبسی گرم و خفه بود پیاده
شده سوار کالسکه اسبی شده رفتیم به شفرد هتل که یکی از مهمانخانهای بسیار خوب مصر است
بلکه میخواهم بگویم از حیثیت آسایش و راحت مسافرین اول و مقدم است تمام اسباب
مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب وغیره بسیار باسلیقه و تمیز است پیشخدمتها
ایطالیائی هستند همه لطیف و مهذب شب بعد از شام زیاد ننشستم چه تکان کاری سویس
زیاد خسته ام کرده بود زود خوابیدم قبل از رفتن به بستر رقعه بجناب سر اولین برینگ
سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس که پنجسال قبل بحیدرآباد آمده بود خبر ورود خود را نوشته
در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بملاقات می آیم جواب فرستادند در ساعت
مزبور منتظر خواهند بود

روز چهار شنبه بیست و چهارم

حسب الوعده ساعت ده و نیم بدیدن جناب معزی الیه رفتم بسیار آدم مهذب قانون
دانی هستند فرانسه خوب حرف میزنند پس از احوال پرسی و قدری صحبت پرسیدند میل

وارد بجناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتم البته آنجا که عیان است چه حاجت
به بیان است فوراً بمنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدهد پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
لهذا رفتیم بصدارتخانه همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا گذشتیم قاهره بسیار
شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن تمیز و نظیف اند اغلب چهار راه ها باغچه با صفا و حوض
های فواره دار دارد خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا خیلی اظهار محبت نمودند معمر مرد
بنظر شصت ساله می آیند بنهایت هوشمند و پولتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
بوضع تنبیه مفسدین و جرم و جنایت مجرمین هند کشید دیدم قانون شریعت و مذهب مسلمانان
هند و ترک بر یک وطیره است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت باحکام عرفیه می نمایند
و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی باحکام امور
عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکی نیست
که حقوق متنازع فیه فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان تعین نمود اگر قانونی در میان
باشد بالجمله صحبت از ابنیه قدیمه مصر و مساجد عتیقه و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصریین
در این عصر در رواج علوم خارجیه کمال سعی و کوشش را دارند قریب ده پانزده سال است
مدارس جدید برای السنه مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
میل من بیشتر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
اداره تعلیمات از اسکندریه می آیند باو خواهم گفت که شما را به یونیورسیتی و کتابخانه
ببرند تماشا نمائید خیلی اظهار امتنان کردم قریب نیم ربع ساعت طول کشید وقت
خدا حافظی تا درب اطاق مشایعت آمده و مراجعت نمودند از دم در هم با جناب سر اولین بیرنگ

وست داده منزل آمدم ایشان هم بمکان خود رفتند نهار حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
نوشتهجات لازمه شدم در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای جناب
نوبر پاشا بفرستم وقتیکه آوردند همه لک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده بهر چند
بسیار کم بود نخواستم نیت خود را برگردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نموده
دوستانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه بیازدید تشریف خواهند آورد میرزا
اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له بحدی تعریف میکرد
که بقلم نمیتوان آورد گفتم البته از فرط نبالت و نجابت خود شان است آثار بزرگ منشی
و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شیمه خود قرار داده اند
تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که هوا
خنک شد بدکاکین جلو مهمانخانه برای تماشا رفتم تماما مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
وغیره قدری برای سوقات خریده معاودت بمنزل شد هوای شب بهتر از روز است
ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمیشود رهائی یافت

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یکساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف والا
توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سر اولین برینگ هم برسم بازدید
و هم برای همراهی تشریف آوردند پس از صرف سیگارت و قهوه و قدری صحبتهای
مختلفه بملاقات حضرت خدیو رفتیم داخل مدخل که میشوند در روبرو پله میخورد بیک دالان مانندی
که طرفین حجرات مفروش آراسته دارد از آنجا پله میخورد ببالا رو وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
کرده بودند مجلس ورود یکی از پیشخدمتها جلو رفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیک خان و میرزا اسمعیل خان که
همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از پلتیک هیچ سخنی
نراندند سناً جوان بنظر آمدند بسیار مهذب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
ایشان جمع است لباس ساده سیاهی دربر داشتند زبان انگلیسی کم میدانستند اما زبان
فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من بزبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
بزبان فرانسه چندی تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانستم اما چون مدتیست رجوع
نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهیم نه بطوریکه چند
سال قبل میدانستم باری سیگارت و قهوه آوردند زیرفنجان های قهوه خوری طلا و منیله
چینی بود مال خودشان دانهای الماس داشت وسط اطاق میز مدور مطلا و اطراف همه
صندلیهای مطلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوارکوبهای پاکیزه بجرزها
نصب بود پس از صحبت بسیار برخاسته خداحافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
تشریف آوردند تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدم جناب سفیر همانجا
ماندند من با همراهان منزل آمده ناهار خوردم بعد از ناهار قدری کتاب خوانده صحبت
با همراهان کردم وقتیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتباً خواهش نمودم ایشان هم فوراً یک عکس بسیار خوب
فرستاده عکس مرا هم خواسته بودند منهم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم بپازدید تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است باسکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
یکنفر سکرتری که از لندن بتوسط مستر جوسف زرک قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش مستر مورتن فردون و هم زلف
لرد راندلف چرچیل است همینقدر احوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتم برود بخوابد
صبح ملاقات کنند منهم رفتم استراحت کردم

روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با مستر فردون صحبت کردم تا وقت نهار شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
عصر سوار کالسکه شده رفتم بتماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع مشجر پاک و بی
گرد و خاک گذشتیم تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعاً شهریست که اگر شخص تا
مدتی بماند دلتنگ نمیشود طول شهر در امتداد رود نیل که در طرف جنوب جاریست
واقعست عرضش منتها نیم میل و عمقش از هفت الی پانزده فوت است پل دو چشمه دارد در چهار
زاویه پل چهار مجسمه قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی هیکل از چدن نصب
کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کو موسی بس
نامور بزیر زمین دفن کرده اند کز هستیش بروی زمین یک نشان نماند در امتداد رود
قهوه خانهای متعدد است موزیکانچی های دولتی در هر یک از آنها بنوبه هر روزی می نوازند
چراغ گاز تا نیم میل شهر هر شب روشن است در یکی از قهوه خانها که خیلی با صفا بود رفته

قهوه صرف شد بعد بمنزل معاودت کردم

روز شنبه بیست و هفتم

امروز حضرت خدیو برای ییلاق باسکندریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوا فی الجمله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
رقعه رسید که یکساعت از ظهر گذشته بند میشوند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان حالم پریشان شد بنوعی که نتوانستم ایشانرا
پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نموده مقرر شد
روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آنا بکسالت بسر بردم

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای گنبد هرامان بروم کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز موعود بودند
چون نقاهت دیروز عصر باقی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
رفتم این جاها را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بمستر فرون و میرزا اسمعیل خان
و جاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نمایند
اتفاقا کلارک صاحب هم مزاجش برهم خورده نرفت هرامان را هر کسی میداند چه قدر بنای
قدیم و مستحکم و عجیبی است اما افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی
اسفنکس است بسیار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و بنوعی درز بندی
کرده اند که عقل حیران است در آن زمان آلات بخار و منجنیق مثل این زمان ترقی نداشت

معلوم نیست چه کرده اند دخمه های چند در همین جاها بود که مرده ها را در تابوتهای سنگی گذاشته در انجا
مینهادند همه را فرنگیان اشکافته و موزه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب رود نیل خیلی
طغیان میکرد در فصل بهار و سلاطین معتبر محض اینکه مقابرشان را مبادا آب ببرد و با زمین
یکسان شود باین نوعها میساختند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خرج هر هرم چه قدر شده
و چند مدت طول کشیده تا هر یک بانجام رسیده

روز دوشنبه بیست و نهم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی به کتابخانه
و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم نهار خورده بعد برویم ایشان بواسطهٔ علالت
مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند به کتابخانه و قرار شد بعد از نهار من بروم لهذا پس از
صرف غذا بلافاصله رفتیم بطرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
داخل شهر قدیم شدیم کوچه ها همه تنگ و کثیف بود و تمام دکاکین کوچک و بدنما گاهی احیاناً
دو کالسکه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میگذشتند خلاصه یک ساعت
طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانهای مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جزئی باسمه در این کتابخانه موجود است
لاسیما بعضی از کتبی که عمر حکم بحرقشان نموده در این جا یافت میشود کتاب شاهنامهٔ خطی مصور
نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس همایون ناصرالدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفیس و نادری بود و قتیکه

خواستیم بیرون بیائیم از من خواهش کردند اسم خود را در دفتری که مخصوص اسامی
متفرقین است که اینجا می آیند بنویسیم بزبان انکلیسی و فارسی نوشتم مستر فرون معتمد و میرزا اسمعیل
خان مددکار معتمد نیز نام خود را برای یادگار نوشته بیرون آمدیم و رفتیم بطرف یونیورسیتی
که مسجدی است بسیار قدیم که در ۳۶۱ هجری بنا شده قریب ده هزار طلاب مشغول علوم
ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
گاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت مینمایند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالیس
میگفت بعضی با حرف در حرف آورده خردمندانه کرده سؤالات منطقی میان میآورند
چون تمام طلاب سوداگرزاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نمیشود فقط عربی است و بس خود مدرسه
چهار صد ستون مرمر دارد نزدیک مدخل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشای
رئیس علوم گفتند در سال ۴۱۷ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی یکدیم خراب
شد حسب الحکم دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
درست یافته در این جا بکار بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
بمنزل معاودت شد سه ساعت از ظهر گذشته جنرال ویلکی سپهسالار افواج انگلیس
ساخلو قاهره بدیدن آمده قهوه و سیگار صرف شد طرف عصر جناب یعقوب پاشا
منزل من آمده باتفاق ایشان بدیدن نواب عالیه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
مرحوم که عموی حضرت خدیو حالیه است رفتم شاهزاده خانم بسیار مهذب و خلیقی هستند
زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیگار صرف شده بمنزل معاودت

شد امروز صبح کاپیتان کلارک و زوجه‌اش وداع کرده بفرنگستان رفتند

روز سه شنبه غرّهٔ شهر رمضان

چون پنجروز دیگر انشاء الله باسکت ریه میروم و بیش از پنجروز قصد اقامت ندارم نیت روزه نکرده‌ام صبح حالم قدری خراب شد اگرچه پیوسته مزاجاً مدلی است علیلم امّا امروز بدتر بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان سید ولی که جلو عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را گفتم بروند می گفتند که فوج مذکور با وجود قلّت عدد از حیثیّت جوانی و چالاکی و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند برابری نمایند اوّل دستهٔ موزیکان چیان گذشتند از جلو ایشان یک بز سفیدی را با جل قرمز یکنفر آدم که چماق نقره بدست داشت میکشید طرفین وی نیز دو نفر چماق بدست میرفتند این رسم افواج کال است که از قدیم مانده سببش بطور تیقّن معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سواره گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از هم مجزّی کرده بار قاطر کرده بودند همان زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میبرند اینها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب عراده هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و چرخ را به اینها نصب کرده قاطرها می کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطرها می کنند خلاصه اوّل آهسته گذشتند و بعد یورتمه و بعد دوان دوان اگرچه بواسطهٔ کسالت خودم نتوانستم بمیدان بروم امّا در حین رفتن و مراجعت از جلو عمارتخانه گذشتند دیدم تماماً البسه بسیار خوب و اسبهای مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفته بعد به نهار رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که حالم هنوز بهمان کسالت دو سه روز قبل باقی بود و بعد از

افواج یورمه

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نهار تازه رخ نمود ساعت سه ببازدید جنرال ویلکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارده
مراجعت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق مآب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف بشیخ الامیاب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی منتظر من بودند
البته قرار بود آنروز را بتماشای یونیورسیتی بروم هم کسالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان منتظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منتظر بودم عرض کردم که
بکلی نامستحضر بودم والا باوجود نقاهت مزاج حکماً خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت من با ایشان
عربی شد قدری بتوسط مترجم و قدری بی واسطه بعد قهوه خورده بمنزل آمدم امروز دکتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ قصیر القامه و قطورند روی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ماهر و قابل اند در نظر
عموم خلق محترم و فی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوالم هم درست نبود در منزل ماندم نزدیک مغرب سوار کالسکه شده قدری گردش
کردم بهر طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجر دیده میشود انصافاً تمام کوچه و
بازار باصفا و تمیز است نزدیک مهمانخانه که منزل کرده بودم مهمانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای آنجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهان

اینجا حاضر نمایند از گردش که برگشتیم بطور مستقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود در مهمانخانه که منزل کرده بودم
خیلی با سلیقه تر غذا ترتیب میشود پس از صرف شام رفتم باغ عامه از جانب دولت ایام پنجشنبه و
دوشنبه یک دسته موزیکانچی مامورند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه میرفتند و برخی جوقه جوقه رو
صندلیها نشسته صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره هم میخوردند
در کمال آزادگی صدای احدی طلبند نمیشد قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده برگشتم منزل دراز
کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقاهت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفته
قدری در آب گرم نشستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
از شدت گرما و کثرت پشه خوابش نمیبرد و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فجر هوای
گرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرما میخورد این است که درین فصل اغلب مردم
به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگرچه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
اما برحسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدیدن آمده مدیر دار
الطبع روزنامه اهرام را هم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون وعده
کرده بودم بدیدن نواب عالیه نازله خانم بروم خداحافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
شد وقتیکه مراجعت کردم وقت شام بود تغییر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

طرف عصر[۲]

غذا در ایوانی که جلو مهمانخانه است نشسته قدری با همراهان صحبت شد ساعت دوازده
در اطاق خواب رفته خوابیدم

روز شنبه پنجم

دیشب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نهار با وجود یکه شام نخورده
بودم هیچ اشتهائی نداشتم همراهان را گفتم بروند نهار بخورند شب چند نفر بشام موعود ند از قبیل
کاپیتان کلارک و میس کلارک وغیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم
طوعاً و کرهاً با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منهم
دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل گیجم کرده بود فوراً خوابم در ربود

روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم الحمدلله فی الجمله تفاوتی در مزاج پیدا شده
شکر خدا را بجای آورده یک پیاله چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن
که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی ها خیلی قابل بود ولی تمام الماسها
جدید بودند مگر یک سنجاقی که صورت خوشه پروین بود الماس های کهنه سفید خوب
داشت قیمتش را زیاده از حد گران میگفت بدین لحاظ نخریدم از وقتیکه الماسهای تازه پیدا
شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده الماس قدیم بهمان قیمت
بلکه گرانتر است زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
قطعه عکس با لباس رسمی ایستاده یکی نشسته و یکی با لباس معمولی با همراهان انداختم
خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته بمنزل آمده نهار خوردم

Prinston

بعد از بعضا رمیستر ارنستن معتمد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که بهیچ جهة بنظر من پسندیده نیفتاد این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و سوا است برای هر اداره
مبلغی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل میآورد
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آورند این نوع خرج
و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومتست خراب میکند این خرابی خود دست و پای
اجزا را پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصر در این زمان دارد تا جائیکه عقل من میرسد میدانم
بپایه عدل و میزان نمی آید انصافاً مأموریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
مختلفه بنظر می آید خیلی مستحسن و پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و درهم برهم بود و از
آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بسرکشی عمال و کارگذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و نسق از پیش میرود خدمات عمده سر اولین برینگ
در امر مداخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن بر ملکی شد کرنل اسکف
منکریف با مور امر مهمی است و آن این است در فصل پائیز که آب رود نیل طغیان میکند
ذخیره کردن و تقسیم نمودنش بعهده وی است مأموریت انگلیسها بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سنیه شده
تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که مشکل میشود بصورت بی نظم اولی عود کند
خلاصه پس از صحبتهای مختلف که تا یکساعت طول کشید ایشان رفتند منهم بمنزل خود رفته قدری
دراز کشیدم چونکه کسالت و نقاهت بطوریکه باید و شاید هنوز رفع نشده

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزهٔ مصر که نزدیک رود نیل واقع است برویم چون کسالت
هنوز باقی بود نرفتیم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم قهوه خانهای
متعدد و دکانهای تنباکو و سیگار فروش در هر گذر و هر محله است در تمام قهوه خانها
انواع مشروبات و قهوه و سیگار و بستنی همیشه حاضر است در بعضی ها هم اغذیه سرد
یافت میشود امروز صبح چند نفر از همراهان رفته بودند بتماشای بازار مصر می‌گفتند در
دکان یک قالی فروشی یک تخته قالی دیده شد مال چهارصد و هشتاد سال قبل رنگش
بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند از کردستان ایران آورده اند خلاصه
بعد از ظهر جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدیدن
آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتیم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
پشه ها بگذارند باری قریب نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهیم باسکندریه برویم که با کالسکه بخار تند رو سه ساعت و
نیم راه است بمسافت صد و سی میل قبل از ظهر برای وداع رفتیم بمنزل جناب
سفیر انگلیس از آنجا برگشته نهار خورده قدری دراز کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
بخار رفتیم جناب سفیر بمشایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دو سه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه راندیم این قطار کالسکه هم جسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه ها نصب کرده اند از قراریکه میگفتند دو سال قبل خریده شده
اما بواسطه عدم توجه کهنه تر بنظر میآمد وقتیکه راه افتادیم قدری گرم بود بعد خنک شد
گرد و خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم باسکندریه و بخط مستقیم رفتیم
به مهمانخانه موسوم به خدیویه این مهمانخانه تقریبا محاذی سربازخانه انگلیس است اسباب پاکیزه
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود دو فنجان بدل
مانخلی خورده رفتم باطاق خود چون خسته بودم یکساعت بعد از شام خوابیدم مدت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا خواهد کرد چه در همین ایام گفتگوی
معاهده انگلیس و ترک بود سرهنری درموند ولف بطوریکه باید و شاید در امور تاکتیکی
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید به
این شرط اگر احیانا دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت دولتین عثمانی
و فرانسه گسیخته شود بلکه حرکت فتنه درین امر انگلیس را مستحق نماید تا زمان غیر محدودی کما فی السابق
مصر را متصرف باشد در معاهده یکفقره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احمال و اثقال خود را از مصر بیرون ببرد یا بعبارت پلتیکیه در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سفک دماء و تملیک نمودن شهرها
مصر را بتصرف درآوردن و تنظیمات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و حکومت
بایسته منعقد نمودن راضی بشود و بنائی باین پاکیزگی را که منشاء و مبدء حضور عسکر

انگلیس است از هم پاشیده شود و سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواهش
بی اندازه طلبکاران مایه دار بود می بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
مصر از ادای تنزیل پولی که فیمابین مصر و لندن معاهده شده بود سرکشی نمایند قرض
ملتی متجاوز از یکصد ملیان لیرهٔ انگلیس است و اظهر من الشمس است که مصر از عهدهٔ ادای تنزیل
آن نمیتواند همیشه بر آید لهذا لشکر داخله سر بلند میکردند کم و بیش التغییر در ادای تنزیل بدهند
و این چنین لشکر را عسکر خارجه که بهمان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
انگلیس بجا یا بی جا چند ملیان پول محصولداران را صرف عمل نظامی نمود باین اراده که چند ملیان
ملیان پولیرا که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید نباید تصور نمود که ویرا ممکن است
از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بکلی معدوم خواهد
شد گذشته از این اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی وزرا ابلاحرف در معرض خطر خواهد افتاد
بلکه بمشام خود خدیو نیز آنچه شمرده شد خواهد رسید بسیاری از صاحب منصبان مصری خارج
شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگرچه این کار برای دفع
اسراف و رواج تنظیمات فرنگی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه آنها شده با نوبر
پاشا دشمن شدند چون نوبر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر زحمت و صعبی را قبول
نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر پر کینه بدهند که خود انگلیس
او را وا داشت سرپیچی نماید مهم تر اینکه آیا بار قرض ملتی خارجه که بدوش شش ملیان
رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا رو بزوال است سنگین
و صعب الحمل هست یا نه بواسطه قصر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنویسم وجود این قرض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده از این
قرض ملتی که از داخل مملکت توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف تعمیر و بنای
ابنیه عامه شد شکی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارات
شده باشد البته منجر بفساد خواهد بود ذکر این فقره نیز خالی از حسن نیست اسمعیل پاشا
اسلامبولی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم سویس کرد اگرچه ظاهراً فایده بحالت مصر
نبخشید چرا که هر چه عاید میشود باید تنزیل بدهد بدین لحاظ مصر را باستیلای تنازعات پولتیکیه فرنگیه
نمود و نیز نباید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
قاهره نمود از این قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار بسایه دار که
اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
که در فصل زمستان اغنیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را در این شهر بمصرف
میرسانند و اهم کارها اینکه گرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالا بیش از ده یک از این درد
نیست الغرض این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بسر
مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونسول جنرال سوئد که بسیار با مدرکت و کمال اند
با من شام خوردند بعد از شام صحبتهای گوناگون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
نوروژی را ببینم اگر جنوب فرنگ در این عصر مطمح توجه عموم خلق شود و صعوبت پلتکیه حالیه
سوئد و نروژ که مملکتی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند منفعترین ایالاتی تصور شد
برای مسافرین فرنگستان رای قونسول جنرال این است که پنج ششم ایالات و خمس جمعیت

آن مملکت متعلق بسود است اگر سلطان چشم از نزد وی بپوشد فایدهٔ ملکیش بیشتر خواهد بود
اما گفت سلطانی که صاحب دو دیهیم است نمیخواهد یکی را از دست بدهد میخواهد هر دو را
مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل نزد وی یعنی
انتها طالب سلطنت جمهور رای قونسل اینست که نزد وی را باید ترغیب کنند از سود
مجری شود نه اینکه از سوا شدن ممانعت نمایند این نه فقط برای اینست که جلوی این آرزو
با رامیستوان باعنیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در مقام قواعد مفید مملکت
سود که متمولش بیشتر است نتیجی پیدا خواهد شد و چون مملکتین مزبورین قرض ملتی ندارند
در این مجری هیچ صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نزد وی را اجازه
بدهند که امتحانا آنچه آرزوی وی است تجربه بکند من جواب دادم دولت جمهور
برای مملکتی که بکلی بی بضاعت است خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود مکنت بسیار
و کفایت بیشمار روز بروز رو بزوال و انهدام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
الامر گفتم که اگر مصر ترقی پیدا کند و متیقن بشویم میفهمیم که دول خارجی و تدبیر نه فقط اسباب سختی
ایام آتیه ملت است بلکه مورد زوال سلطنت هست مثلا کدام یک از سلاطین جرأت
میکند مرا و رنگ شاهی متمکن بشوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نکاهد یا وا بعضی از قروض را
نکند مملکت مصر بنظر خیلی البصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستان هم اینقدر ابنیه قدیمه مختلفه و با
شکوه یافت نمیشود و بر همه مشخص و معین است که از آن وقت ملل غربیه بمصر نقصان نیاورده اند
آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر خیلی قانع و صبر پیشه اند مالیاتش
بسیار کم و طلابش فقط تحصیل تواریخ و اخلاق میکنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است فقط عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین ها است واقعاً آن غرور فرعونی
چه طور را هم پاشیده این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال تاریخیت
چنانچه درخت از خشک شدن ناگزیر است یا در فصل خزان برگ از شجر ریختن این تغییرات
هم ناگزیر است در تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
باز خالی از تاسف نیست در سواحل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصلخیز است دست علم
غربیین هنوز باین رود نیل عظیم نرسیده هزار سال است متصل از فلاحی بعیده خاک و گل حاصل
خیز بر گرد فرنگستان میبرد مصر هیچ ندارد جز کشت ملتی زارع و وضع حراست نسبت بترقیات
و بسطهای جدید خیلی خراب است و بملاحظه قروض عظیمی که بخارجه مدیونند ممکن نیست در این
ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحیت و رستگاری باشد خلاصه سررشته دراز است
و وقت تنگ

چهارشنبه ششم

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
در کالسکه ایشان نشسته رفتیم بطرف دریا شهر اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
ساخته اند تمام خیابانها از احجار سیاه است همه را مربع و مسطح تراشیده و پهلوی یکدیگر
نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رو است از سنگهای مربع سفید فرش شده
تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکاکین خیلی معتبر دارد همه جا از میان
خیابانهای مصفا گذشتیم در بین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجسمه محمد
علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجد محمد علی در مصر که ستونهای
متعدد مرمر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولیست بالای

مسجد اهرام از پانزده میلی پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا ساعت
ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بحیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
کوچک است و وزنش بیش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
اطاقهای این کشتی وسیع تر از حجرات جهازیست که از بمبئی آمدیم قریب صد نفر غنی
و فقیر مسافرند در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غذا
صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بالعکس خیلی
ماکول و پاکیزه بود دریا تا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد اما نه چندان
که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
گاه است خوابیدم

روز پنجشنبه دهم

هوا خنک بود

صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا خیلی بیشتر شده بحدیکه پنجره ها را بسته بودند مبادا
آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین بر هم خورد باد مخالف هم میوزد
با این حال از دیروز دو ساعت بظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میل است فردا یک ساعت به
ظهر مانده بقاعده باید بانطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که آنجا هم
حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان لنگو است بسیار آدم با هوش
و زیرکی بنظر آمد میگفت سالهای متمادی با کشتی شراعی باغلب ممالک روی زمین از
قبیل هندوستان و چین و سواحل سینگلی دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در عرشهٔ کشتی بستر انداختند همانجا خوابیدم بسیار خوش گذشت

روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نسیم
خنک مفرحی میوزید جبال یونان از دور پیدا بود دیشب از پهلوی سه چهار جزیرهٔ
کوچک که متعلق بیونان اند گذشتیم ساعت هشت و نیم صبح از پهلوی جزیرهٔ سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست بیست و پنج میلی انطاکیه
جزیرهٔ لادریو واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر بنظر آمدند بعضی آباد و بعضی خراب ساعت نه یک جهاز
شراعی بزرگ از پهلوی ما گذشت خیلی تند میرفت یکساعت بظهر مانده وارد اسکله
پیرس شدیم کشتی لنگر انداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این لنگرگاه سه چهار
کشتی جنگی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
بخار میرود و هم اسبی من و همراهان سوار کالسکهٔ اسبی شده راندیم قریب یکساعت
طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود بمحض ورود رفتیم مهمانخانه
موسوم به انگلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولتیست اسباب این مهمانخانه
از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوارکوب و چهل چراغ و ساعت و گلدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطاقها قالیچهٔ ایرانی است پیشخدمتها
همه جوانان آراسته و پاکیزه اند غذا هم خوب و ماکول است گیلاس و آلوبالو
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود قوت فرنگی هم سر غذا بود اما چندان حلاوت

نداشت طرف عصر حالت من بر هم خورد نتوانستم از منزل بیرون بروم مهتر فروان
میرزا اسمعیل خان میر جهاندار علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده رفته بودند برای
تماشای شهر اطراف شهر گردش مفصلی کرده بودند گفتند بقبرستانی رفتیم که مال [illegible]
سال قبل از حضرت مسیح است ۱۸۶۳ مسیحی زمانیکه مستر دانیال مهندس جاده فیمابین پ
پلاسس و لاکنگ دو پیرس را درست میکرد این قبرستان کشوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کلنگ عملجات
خورد شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کارد و خنجر و نیزه و شمشیر و زینت زنانه
و غیره زیاد پیدا شد چند تمثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بمهارت
و استادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیداست مجسمه گاوی بقدر
گاوهای قوی هیکل درشت دیده بودند که از دور بعینه مثل گاو زنده بنظر می آید در
سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه یکی
از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
معبد اکرپلیس هم گذشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستونی   Acropolis
سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمیرسد همه از
سنگ مرمر رومی ستونها شبیه بکلی است که در کوه بیستون که انطاکیه در دامنه آن بنا شده
یافت میشود بسیار خوش نما و قشنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

عالی

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان بیونان آمدند
اهل یونان همه بت پرست بودند رومیان متعصب آنچه مجسمه و تمثال بود شکسته و ناقص
کردند یک مجسمه درست پیدا نمیشود یا بی دست است یا بی بینی یا بی پا مختصر هر مجسمه یک عضو
ناقص دارد من شب را باکسالت بسر بردم **شنبه دوازدهم**
صبح احوالم بحمدالله بهتر بود بعد از نهار بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدرآباد کردم
هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای موزه همراهان
همه بودند اول بموزهٔ آرکولی جیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
رفتیم داخل موزه که میشوند طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و نجاری و منبت
کاری در هر یک سیصد متعلم بجهة معلم هشت خلیفه است مقابل در پله کان مرمر بود
هر پله تقریبا دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
بود دو ستون مرمر بسیار قطور طویلی داشت از دست چپ رفته داخل اطاقی
شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه ها زیر آینه چیده اند
در قفسه اول تاجهای طلا بشکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسهٔ دوم چهارده
ستارهٔ طلا بود که هر یک چهار پره داشتند در وسط با یک میخ برنجی این چهار
پره را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف سوراخ
داری دیده شد که در مصر نیز دیده شده بود دو مجسمهٔ زن برهنه بارتفاع دو اصبع
خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرتسم بود در قفسه پیاله های طلا شبیه به سبد دیده شد
یک دسته داشتند تکه های چینی ظروف شکسته و درست بسیار بود در مصر نیز مفرغی

دیده شد بطول پانزده اصبع دو شمشیر مفرغی و دو چاقوی طویل مفرغی نیز بود
وقتیکه این ها را پیدا کردند یک تکه منقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
از قرینه می گفتند متعلق به غلاف آنها است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد میشدند دیده شد همه فرو رفته و کج
و معوج بودند در حین کندن زمین ضرب کلنگ و بیل فرو برده یکی از قرصها که
طولش تقریبا دو اصبع و نیم بود پنج سوراخ و فرو رفتگی نداشت از قرار
منقول این زر و زیور را با مرده دفن میکردند ظروف گلی بی لعاب و استخوان انسان
که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صندوقچه مس
زنگ زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده کهربای زیاد هم
بود دو سنجاق طلای بلند که سرشان مجسمهٔ گاو و آهو بود دیده شد در آن زمان
این سنجاقها را بسر برای نگاهداشتن مو نصب میکردند حالا مثل همین سنجاقها آنکه در دنیا
میزنند یک زیور دیگری بود شبیه بگل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک را
بطور برگهای گل پهلوی یکدیگر جوش داده بودند آلات دیگر نیز بود شبیه بماهی
و شب پرک و آهو که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و چند و شغال بسیار خوب
ساخته بودند با وجود این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجری
بود که مجسمه دو مرد و سه شیر شبیه بشیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یکنفر
با تیر بطرف شیر حمله کرده بود و شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده نشد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا با لب میدمیدند و میخواندند
دو مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یک فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
شاخهای طلا داشت تقریبا بقدر بچه خرگوشی از قرار قول مدیر موزه این مرال و بسیاری
از چیزهای دیگر یال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخواهم بنویسم چه چیزهای
عجیب و اشیاء غریب دیده شد یک کتاب میشود از این جا رفتیم به اطاق دیگر که
آلبانی نام داشت دمیتریوا اسباب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق نهاده اند مشتمل است
بر ظروف گلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چدنی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شاخ
دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی بچه در بغل گرفته ایستاده و برخی نشسته و
معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه ها صورت انسان و بدن حیوان داشتند
و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر گمان نمیکنم اینطور نازک کاریها
بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از احجار متلونه تراشیده مثل لاک پشت ها
جانداربودند در یک قفسه زر و زیور مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
و انگشتر و لؤلؤ دها و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا رفتیم با طاق دیگر که مشتمل بود
بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان یک
قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق نهاده اند از انیقرار ولاجساد را
روی زمین طاق با نهاده اند بالای آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
اسباب حرب و پائین پا ظروف گلی یاس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

رفتیم بتماشای موزه

این اشیا پیدا میشد مجسمه های چند دیده شد که اغلب پوسیده و خاک شده بودند اما
دندانهایی عیب مانده بود و پس از تماشای این موزهٔ ملتی که مشتمل است بر مجسمه های مرمر
و تماثیل مجحر جای افسوس است کمتر مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجسمهٔ رجال مکشوف و مجسمهٔ نساء مستور
بود یعنی قطیفه مانندی از سنگ تراشیده از کمر به پائین پوشیده بود اینقدر خوب
حجاری کرده اند که آدم از دیدنشان سیر نمیشد از آنجا بیرون آمده رفتیم بتماشای پارلمنت
که منحصر بود بیک تالار بزرگی داخل که میشوند طرفین مدخل دو پله کان است میرود بیک
غلام گردش که برای اشخاص خارج از اجزاست خود اجزا در صحن تالار که به شکل
دایره بود درجه بدرجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از اجزا که مدعی بود
اهل مجلس را مخاطب ساخته نطق میکرد و بنظر من صاحب تقریر نیامد آن یکی اعنی که در آنجا
ماند هم متصل او حرف میزد و از این زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان حظی
نبردم گفتگو در باب پنج ملیان لیره بود که میخواستند از دولت فرانسه قرض کنند
سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
بعد از شام هوای مهتاب روشنی بود رفتیم به آکرپلیس. بالای کوهی بنا کرده اند تمامش از
تخته سنگهای عظیم مرمر است اما بکلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
در و دیوار شکسته آثار پدیدار است صنادید عجم را طول مسجد نود عرضش پنجاه و ارتفاعش
پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بدهند یکی از ستونها را بغل
بگیرند دستشان بهم نمیرسد سی و شش ستون کلیتاً باقی مانده بود از صحن مسجد تمام شهر پیداست

پس از تماشای بسیار واندوه بیشمار مراجعت بمنزل شد پیش از رفتن به آکرپلیس مستر کرد
ونایب اول سفارت بهیه انگلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت اعلیحضرت همایون جورج شاه پادشاه یونان برسیم چون
جناب سر هراس رامبولت سفیر کبیر دولت انگلیس همان روزیکه من وارد انطاکیه
شدم بسمت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تمام امور
را تا ورود مستر پاکار دشارژدافر رسیدگی میکنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار دوستی و محبت کردند

روز یکشنبه سپتمبر دهم

ساعت ده بملاقات جناب مستر تریکوپی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات مهمه فرنگستان
بشوند شباهت تامی به پرنس بیزمارک دارند خیلی مستقیم الرای و یک رو و درست قول
هستند میخواستند این پنج ملیان قرض را نو گرفته تمام قروض یونان را یکجا و یکی بکنند
میگفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگاهدارد امید
قویست که آتیه مملکت یونان ترقی بکند رشته صحبت باینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگرچه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایت است اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید امتحان
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض اینکه داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیولیشن تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالاتر خدمت
بآنها دادن مناسب تر مینماید و دیگر آنکه وزرا را امکان آن نیست که بیشتر کار بکنند

ورحمت بکشند و کوشش کنند تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت بدهد بلکه هر کس که کوشش
کند که زودتر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی اعتبارش کمتر است
از منصب صاحب منصبان زیردست مستقل اگر برای انتخاب شدن بوزارت فقط
همت کلی باشیم بامتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد جز آنکه علم آدم را سست
و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین درمیان آمد بعد ایشان تشریف بردند رفتیم
سر نهار دو ساعت از ظهر گذشته بیستر کرده بمنزل آمده حسب المقرر رفتیم خدمت اعلیحضرت
اقدس همایون جورج پنجم مستر فردن میرزا طفیلعلی بیک خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
همه لباس رسمی پوشیده بودیم وقتیکه از کالسکه پیاده شدیم دو نفر نایب اجودان با لباس
رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتیم به اطاق کوچکی هنوز
ننشسته بودیم که خبر آوردند اعلیحضرت پادشاه منتظرند رفتیم اطاق ایشان تا وسط
اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو یکی بگردن
آویخته بودند دست داده نشستیم صحبتهای مختلف درمیان آمد سبب استعفای وزارت
مرا پرسیدند عرض کردم بواسطهٔ نقاهت مزاج بود در زمان وزارت سرکار مرحوم
ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم بیست و دو سال و زمان وزارت مرا نیز
سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم از این قبیل سخنها زیاد شد فرمودند روز پنجشنبه
برای تماشای جوبیلی و مبارکبادی این جشن سعید بلندن تشریف میبرند بعد برخاسته
دست داده بیرون آمدم با همراهان نیز دست داده اظهار مرحمت فرمود مرخص
شدیم اعلیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برایا

بز

شب و روز بدعاگوئی وجود ذیجود ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضیع
و شریف و صغیر و کبیر اناث و ذکور رسوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجه امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد اعلیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
هستند نه فقط رعیت حق شناسی و دولتخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصی نسبت
بپادشاهشان دارند وقتیکه با اعلیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواهش نمودم وعده فرمودند طرف عصر تشریف بردند سه ساعت از
ظهر گذشته مستر اُمتیوس حاجی پطروس سرتیپ توپخانه که هم نایب آجودان است دو
قطعه عکس یکی بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نام شان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردند از قرار گفته سرتیپ مذکور پادشاه کمتر نام خودشان روی عکس
مینویسند و میفرستند مگر با کسی که واقعاً دوست و متحد باشند عکس ملکه هم پادشاه خواسته
بودند چون همراه نداشتم وعده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
از جانب پادشاه آمده خداحافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر خدمتی دارید
رجوع نمائید اظهار تشکر کرده گفتم عرض کنید چندان توقفی این جا نخواهم کرد اگر زحمتی باشد
البته با اعلیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر چشم از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پر از سنگ و ریگ و اطراف ملک پر است
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از این ملک
جمع میشود بیشترش از گمرک شراب و امتعه خارجه جمع میشود مملکت حیدرآباد که زراعت
و فلاحت و معدنیاتش بیشتر است بالنسبه بیونان از نه ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنند و در یونان چهار ملیان لیره از دو ملیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
ملتی زیاد دارد و بیشتر بخارجه مدیون است دولت یونان بیست ملیان لیره قرض کرد
برای ابتیاع جهازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جهازات فروخته شود و لشکر
موقوف فقط عارضه که بیونان دست میدهد از جلالش کاسته میشود شایسته یونانیان
نیست ملاحظه نمایند که محافظت مملکت آنها بسته بعسکر نظامی آنها نیست بلکه عزم جزم دول
معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارجه محفوظ نماید خلاصه کلام این است که اشعار
یونانی و موهوماتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
نیز مردان توانا و زنان زیبا در مملکت مزبور پیدا شود در هندوستان خیال ما چندان
متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار ما می آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی در
پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میداد و حکایت و
شرح این جنگهای پر افسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تاریخ
پلتیکیه جدید جنگ مراتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و نه
مفید امنیت و آسایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
عسکر ایرانی را در مراتان نیست و نابود کردند پس چرا حالا که یونان بیست هزار لشکر دارد به
اسلامبول یورش نمیبرد و از آنجائیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بخیال هیچ انداخته
ابتر از این اینکه مدبرین و اربابان سیاست فرنگستان بنوعی قلوبشان بستگی باین

کتب پیدا کرده که بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه هست تصور نمایید اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتب بشوند برای انگلستان اثری حاصل نمیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامهٔ یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نهار تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب تریکوپی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون بی‌خبر تشریف آورده بودند و من لباسم را کنده بودم نخواستم تا لباس بپوشم ایشان معطل شوند لهذا نامشارالیها گذارده معاودت فرمودند شب من و همراهان در یک مهمانخانه که ده میلی شهر است مهمان مستر کردنایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکهٔ اسبی بیش از یک ساعت و ربع راه نیست النسب آن دانستم با کالسکه اسبی برویم که هم گردش شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت هفت سوار شده راندیم دو ساعت درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه ایست موسوم به کفیسا که چندی قبل دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرد بدین واسطه اهل قصبه تمام زبان جرمن میدانند[۲] که هشت سال قبل در سفارت خانهٔ انگلیس در طهران نایب اول بود شارژدافر سفارت یونان شده دیروز با زوجه اش وارد شده بودند آنها هم جزو مدعوین بودند در حین ورود با ایشان معرفی شده سر میز رفتیم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط باغ بود رفتیم سیگار بکشیم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه قدری پیانو زد مردان و زنان یونانی رقصیدند خیلی خوش گذشت تا نصف شب آنجا بودیم بعد بتوقف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار بشهر مراجعت کردیم و کالسکه‌های اسبی را خالی

[۲] جناب مستر ردو نن هاکارد

بشهر روانه نمودیم مستر فرون و طفیلعلی بیک خان و میر جهاندارعلی خان در مهمانخانه ماندند که صبح
بروند بمراثان یعنی همانجائیکه بیک قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را معدوم کردند و بقولی
چهارصد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
وقتیکه از انطاکیه بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جوقه جوقه در کاریها نشسته
اطراف خود گل و گیاه فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان از دهی که خارج شهر
و سیرگاه است برمی گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترنیته بود و اهل
شهر عید گرفته بودند

روز سه شنبه پانزدهم

دیشب چون دیر برگشتیم و کسالت راه هم گیجم کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم
پس از نهار جناب ترکوپی صدر اعظم عکس خویش را بذریعهٔ مستر پدریسک که یکی از اجزای
پارلمنت است برای من فرستاده خواهش یک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه نداشتم
وعده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بمراثان رفته بودند خسته و کوفته و گرد آلود
مراجعت کردند گفتند پنج ساعت رفتیم و پنج ساعت برگشتیم بجز گرد و غبار هیچ چیز دیگر ندیدیم جز
آن تپه های خاک که مشتمل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند دو شب
قبل در فالیر که دهی است نزدیک بندر پیرس شام خوردم هوای خنک خوبی داشت
و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم میشوم خبر کردم شام در مهمانخانه فالیر حاضر
نمایند جمعی هم موعود بودند از قبیل مستر پاکارد شارژدافر و مستر کرد نایب اول
سفارت وغیره ساعت هفت موعودین بمنزل من آمده باتفاق ایشان بطرف
فالیر راندیم گفتیم بنه و آغروق را فردا از شهر بخط مستقیم ببرند بجهاز شب خنکی بود و بسیار

خوش

خوش گذشت اتفاقاً در مهمانخانه دیگر نزدیک مهمانخانه ما مجلس سازو آواز بود بعد از شام
با مهمانان و همراهان آنجا رفتیم شخصی که گاهی با پچه میزد دیگری پیانو خیلی باآهنگ و خوش مقام
زدند بعد از شام مهمانان وداع کرده رفتند منهم رفتم بالاخانه که مشرف بدریا است خوابیدیم

روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته مستر ماکار دو زوجه اش
برای وداع آمدند نهار را باهم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منهم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بندر پیرس روانه شدیم انطاکیه شهریست
متوسط الاندازه کوچهای وسیع الابنیه خوب و مهمانخانهای پاکیزه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه ها پراز گرد و خاک است کالسکه های دو اسبه و عرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان متناسب
الخلقه اند من حیث المجموع چینی های درشت و میچ های کلفت دارند اجانب خیلی کم میانشان
یافت میشود اغلب قهوه خانها و تمام خیابانها با چراغ گاز روشن میشوند روزها در این
فصل که تابستان است هوایش گرم است شبها عیبی ندارد اهل مملکت تیز هوش
و چالاکند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این مهمانخانه که ما منزل کرده بودیم خوبست
اما مسافرینیکه در فصل تابستان می آیند بهتر آنست در دو میلی شهر در فالرکه هوای خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انطاکیه بقدری برای ماکه بگرمای هندوستان عادت
داریم گرم بود که مافوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتیم
بکشتی اطریش اسمش درویش است ساعتی نه میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیمکت و تخت خوابها از مخمل قرمز است ساعت شش و ربع
راه افتاد دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید تا چندان صدمه میزد ساعت
هشت شام خورده خوابیدیم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مبادا آب
داخل حجرات بشود پنجره های اطاق آنها را بسته بودند باین جهة گرم بود تمام شب هوا ابر بود

روز پنجشنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود دو ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع بباریدن نمود همین طور تا شام گاه میبارید و گاهی
می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنکه داردانل شدیم اسم این تنکه از شهر داردانل
مشتق است که در ابتدای این تنکه واقع و بسیار خوش منظر است شهر داردانل قریب
ده هزار نفر جمعیت دارد دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک
بود راحت خوابیدم

روز جمعه هجدهم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و بیرون شصت درجه بود
مسافرین همه لباس کلفت پوشیدند دو ساعت بظهر مانده سواد شهر اسلامبول از دور
پیدا شد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز کشتی در میان بسفور میرفت
تا رسیدیم بلنگرگاه طرفین بسفور مملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
عالیه میخواهم بگویم هیچ جائی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یکساعت بظهر مانده
کشتی بلنگرگاه رسیده لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
بطرف اسکله راندیم از بندر توپخانه داخل شده رفتیم پرا اینها را در مهمانخانه موسوم بهتل

دانگلر صرف کردیم شهر اسلامبول دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملکت استمبل میگویند
و دیگری جدید که پرا مینامند تمام شهر و محال اسلامبول روی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه ها با سنگهای قلمبه مفروش است یک کوچه مستوی دیده نشد یا سراشیب است
یا سربالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفتیم بیوک دره که یکی از محال اسلامبول
و با کشتی دودی دو ساعت راه است در مهمانخانه موسوم به بل و یو یعنی خوش منظر
فرود آمدیم هوای لطیف خنکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروح اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بسفور نیز هست که فصل تابستان از شهر اینجا ییلاق می‌آیند

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد رخ ننمود سه ساعت از ظهر گذشته رفتیم بدیدن
لرد دنمور که یکی از اعیان انگلیس و برای تغییر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتیم بدیدن جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار دولت بهیه انگلیس مقیم اسلامبول آدم
Sir William White
با بنیه معمری اند خیلی با کفایت و درایت صحبتهای متفرقه زیاد در میان آمد از آنجا باتفاق
ایشان رفتیم بدیدن جناب فخامت نصاب حاجی میرزا محسن خان معین الملک وزیر
دولت علیه ایران خیلی مهذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبتهای مختلفه زیاد شده
باتفاق رفتیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خدیو
مصر اند مراجعت از آنجا رفتیم منزل جناب منیر پاشای مشیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتیم بدیدن جناب سر هنری ولف قائم مقام دولت فخیمه انگلیس که
برای تصفیه گفتگوی مصر باسلامبول آمده اند از آنجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

اظهار تأسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک است
زیرا که با پدرش صحافباشی سکفت دوست است لهذا ساعت نه شب رقعه معرفی
بجناب معین الملک نوشته بتوسط خودشان روانه کردم از قراریکه می‌گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خوابیدم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تندی وزیدن گرفته باران هم آمد هوا خیلی
سرد شد در ساعت سه و منتظر بودم که تلگرافی از جانب ایشان آمد مبنی بر اینکه هوای منقلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بروز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ولیام
وست بیازدید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای صرف
چای در منزل لرد دیمور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سر ولیام وست نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبتهای مختلفه بمنزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بجز لرد دیمور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلگرافاً و کتباً معذرت خواسته بودند منهم چون
شب قتل بود و قبل از آنکه دعوت بکنم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تنها گذرانیده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از سحر هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد و چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام است و دست بهیچ امری نمیتوان زد در منزل ماندهٔ مشغول امور معموله و فرایض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم

روز دوشنبه بیست و دوم

نواب حلیم پاشا بازدید تشریف آوردند چون حالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان قدری نشسته سیگاری کشیده و باهمراهان صحبتی کرده تشریف بردند

روز سه شنبه بیست و سوم

امروز تلگرافی از جانب سر آلفرد اندیس مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه ساعت از ظهر رفته باتفاق ایشان قرار شده برویم بملاقات جناب جلالتماب کامل پاشا صدر اعظم دولت علیه عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتیم شش تا هم همراهان را فرستادم بمهمانخانه میرزا اسمعیل خان و لیاقت علی خان را همراه برداشتیم بسفارت خانهٔ انگلیس که در پرا واقع است از آنجا باتفاق سر آلفرد اندیس رفتیم به اسلامبول که شهر قدیم است تقریباً پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم در باب عالی که صدارتخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت گوناگون شد از سؤال و جواب پلتیکی چنانچه با سایر وزرا درمیان میآمد اینجا هیچ سخنی درمیان نیامد پس از قدری صحبت برخاسته رفتیم بتماشای مسجد آیا صوفیه که واقعاً از ابنیه نفیسه قدیمه است گنبد بسیار بزرگی دارد قطرش صد و پانزده پا است شانزده درب آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که هشت ستون سنگ سماق و شش ستون سنگ یشم است و اردوان باعال معبدی بوده در رم موسوم به معبد آفتاب کنستانتین

از معبد مذکور باین جا حمل کرده‌اند و شمع بسیار طویل و قطور طرفین محراب بود هر یک اقلاً
پنج شش اصبع قطر داشتند و بطول دو ذرع بلند گفتند هر یک از اینها پنجسال میسوزد بالای محراب
شاه نشینی بود که اطرافش مجّر طلا بود گفتند اینجا جائی است که سلطان عصر نماز میخواند
و مامومین از پائین اقتدا می‌کنند در صحن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن وغیره و دور حوض مجّر بلب شده بود که
مانع باشد از اینکه مردم دست و رو میان حوض بشویند چهار مناره طویلی در اطراف
گنبد بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگاه دارند نبود این مسجد را کنستانتیوس
دوم در سال ۳۴۶ مسیحی بنام اجیا صوفیا یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ عیسوی
جستنیان یونانی این جا را معبد کرد یک تخته سنگ مرمر سرخی اینجا بود گفتند این گهوارهٔ
حضرت مسیح است شبهای رمضان قنادیل کواکب تمثیل در این مسجد بقدری میفروزند که
تالی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
و گنبد اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سنه ۱۰۲۷ هجری
بنا کرده شش مناره و گنبد بسیار بزرگی دارد که روی چهار ستون گنبد را زده اند هر مسجدی
مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی با نزاهت خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول را
که بالطبع قشنگ و خوش منظر است با شکوه و با رونق تر کرده اند عروس مجلس با
خود همیشه دل میبرد علی الخصوص که پیرایه بر او بستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
برگشته به مهمانخانه رفتیم از آنجا سایر همراهان را برداشته بمنزل معاودت شد امروز طرف

عصر جناب معین الملک بازدید تشریف آورده بودند من منزل نبودم کاغذ نامشان را گذارده
مراجعت کرده بودند

روز چهارشنبه بیست و چهارم

امروز جنابان سرهنری ودلف و سرآلفرد دانلیسن و لرد دمور بنهار موعود من بودند
بعد از نهار با ایشان از هر قبیل صحبتهای مختلفه درمیان آمد بسیار خوش گذشت از دیروز
گلویم بشدت درد گرفته نمیدانم سبب چیست گفتم یکنفر طبیب حاذق طلبیدند چون از
منزل بواسطه درد گلو بیرون نرفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ ننمود

روز پنجشنبه بیست و پنجم

بعد از نهار بطور گردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا باسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل
باصفائی است زیرا که کشتی تمامش را از پهلوی عمارات و باغات و تلال شجر سبز
باروح میگذرد چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملتی و تجار اهل سیف و قلم در امتداد بسفور
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجارتی که متصل در آمد و شدند بشهر رفته
شام مراجعت می کنند طرفین بسفور دو ساحل است یکی رومیلی حصار نام و دیگر آناطولی
حصار چند جهاز برای ساحل بین و چند بسواحل بسیار مقررند برای حمل عموم خلق مراجعت
از اسلامبول رفتم بدیدن نواب عالیه نازلی خانم که بطور ییلاق باسلامبول تشریف آورده
اند چای و سیگار آنجا صرف شد بمنزل معاودت کردم

روز جمعه بیست و ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شب بیست و هفتم رمضان است شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند و جشنی تمام میگیرند گفتم کشتی حاضر کردند برویم شهر را تماشا
کنیم لرد دیمور زوجه و دخترش نیز همراه آمدند در بین راه رفتیم خانهٔ جناب حلمی پاشا نوهٔ
فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرد دیمور از این جا منزل مراجعت کرد
زوجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در مهمانخانهٔ هتل دانگلتر صرف نموده بعد از شام
رفتیم مسجد ایا صوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جماعت مشغول بودند رفتیم بالاخانه قدری
نشستیم بالای گنبد مسجد را با چراغ نوشته بودند قبل شفاعت یا محمّد روی گنبد مسجد
دیگر الاعمال بالنیّات در گنبد دیگر لیلة القدر همین قسم آیات روی گنبدهای مساجد با
چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک وضیع و شریف غنی
و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار ریخته
بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره نرفتم در همین مهمان خانهٔ اسلامبول خوابیدم قبل از
نهار ببعضی امور لازمه مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
برای تغییر لباس چونکه امشب خانهٔ جناب فخامت انتساب سر ویلیام وایت
سفیر کبیر دولت انگلیس مهمان هستم وقتی که خواستم بقایق بنشینم جناب سر هنری ولف
را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طرابیه که منزل ایشان آنجا است
در این جا جناب معزی الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
رفتم تمام سفرای خارجه یعنی سفیر کبیر دولت علیّه ایران و فرانسه و یونان و [illegible] دنیا

نیز موعود بودند سفیر دولت نمسه بواسطه علالت مزاج اعلیحضرت امپراطور آلمان
نیامده بودند سفیر ایران تمثال بی مثال اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران را که مکلل
بالماس بود بسینه زده بودند بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بمنزل معاودت شد

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سر ویلیام ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند با زوجه و صبیه ایشان صحبت مفصلی بعد برگشته رفتم منزل لرد دنمور
امروز عصر آنجا بچای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
وغیره بودند دختر لرد دنمور قدری که آنچه نواخته مستمعین را حظی وافر دست داد نزدیک
غروب آمدم منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه بیست و نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاجم هنوز بطوریکه باید و شاید التیام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد گفتم برده شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من مهمانند در حقیقت این ضیافت ولیمه شکرگذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قیصره هندوستان را دیده تهنیت نمائیم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت عظمی مبارکباد گوئیم بحمد الله همه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت هشت شب زوجه و صبیه جناب سر ویلیام ویت آمدند و از جانب

سر ولیام وییت عذرخواهی کردند که بواسطهٔ بعضی امور لازمه نتوانستند بیایند بعد سایرین
یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان با زوجه شان و سفیر امریکا
و زوجه شان و مستر فن و مسر آلفرد آندلیس ولرد و منور وغیره تشریف آوردند بعد از
شام من خطبه بنام اعلیحضرت اقدس ملکه معظمه دامت ملکتها و شوکتها خواندم بسلامتی وجود
مبارک اعلیحضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه آشامیدند بعد مستر فن نایب
و معتمد اول سفارت بهیه انگلیس نطق غرائی کردند مبنی بر دولتخواهی حضرت اقدس اعلی حضور
پرنور نظام الملک آصف جاه مدظله العالی و تمجید از خدمات والد مرحوم و خود من
و بسلامتی حضرت اعلی حضور پرنور مدظله العالی نوشیده از سر میز برخواستند
و رفتند بالاخانه پس از دو سه دقیقه تامل پائین آمده در صحن مهمانخانه رقص مختصری کرده مجلس
برخواسته شد بحمدالله بنهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منهم
بخوابگاه رفته خوابیدم

روز سه شنبه سلخ

تا عصر از منزل بیرون نرفتم قبل از ظهر مستر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
جلالتماب کامل پاشای صدر اعظم آمده عذرخواهی کرد که جناب معظم له بواسطهٔ بعد مسافت
و علالت مزاج نتوانستند خودشان بیایند با معزی الیه قدری صحبت شد سر نهار رفتم
بعد از نهار چند دقیقه حرکت زدم طرف عصر باتفاق تمام همراهان رفتیم اسلامبول
چونکه فردا عید فطر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و اجل اعیاد
میدانند شب را در همان مهمانخانه که همیشه میرفتم بسر بردم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخواستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فرداً فرد
آنها عید مبارکی شد دیشب چون شب بیست و هفتم ملکه بیتر تمام شهر را آئین بسته
و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بیرقهای متلون اللون زینت کرده بودند اعلیحضرت
اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده تشریف
میبرند بعمارت دولتی بر مسند سلطنت متمکن میشوند بعد تمام اعیان و اشراف وزرا و امرای
ملک نظامی و قلمی بحضور رفته دست اعلیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
و اعلیحضرت سلطان بفراخور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند الحق
خیلی قابل تماشا است امروز هم بیشتر چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
رفتم باغ عامه که تپه باشی بنا مند موزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
شده بودند آنجا قدری نشسته بستنی خورده بمنزل معاودت شد

روز پنجشنبه دوم شهر شوال

امروز حالم چندان خوش نبود از منزل بیرون نرفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
روانه هندوستان کردم هوای این جا نسبت به بیوک دره گرمتر است پشه زیاد هم
دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی نداد مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
هستند تمام اطفال البسه گوناگون و قشنگ بوقلمون پوشیده دسته دسته از این جا
به آنجا میروند این جا رسم است تا سه روز این عید را میگیرند

روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد دمور رقعه از جانب سفارت انگلیس رسید

که اعلیحضرت اقدس همایون سلطان اعظم یکساعت و نیم از ظهر گذشته را معین کرده اند در
عمارت سلاملق خدمتشان مشرف شوم قریب ظهر مسیو آلفرد ساندیسن مترجم و نایب اول
سفارت انگلیس آمده باتفاق ایشان رفتیم حضور وقتیکه نزدیک عمارت رسیدیم
اعلیحضرت همایون بمسجد حمیدیه که سه سال قبل بحکم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
میبردند من نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میبرند و در چنین روزی تمام صاحبمنصبان
بحری و بری با لباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سربازها
صف کشیده اعلیحضرت سلطان از میان آنها در کالسکهٔ دو اسبه نشسته قریب بمسجد تمام
عسکر بصدای بلند سه دفعه هورا کشیده موزیک سلام زدند دم پله کان مسجد اعلیحضرت سلطان
از درشکه فرود آمده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد رفتند صاحبمنصبان
نظامی که اغلب آلبیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند از این
جمعیت کثیر صدا از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب المعمول قشونی را که ساخلو
شهر هستند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند در بینی که قشون از جلو می گذشتند موزیکان
به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در درشکه دو اسبه نشسته خودشان راندند
بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباسند لباس سوارهٔ نظام مثل لباس
قزاقهای روس بود هر باطالیانی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
خلاصه سه چهار دقیقه پس از تشریف بردن اعلیحضرت سلطان نایب اجودانی از
جانب سنی الجوانب همایونی آمده اطلاع داد که برویم رفتیم میرزا اسمعیل خان و لیاقت علیخان

همراه بودند دم پله کان خواجه باشی که مرد معمر سیه چرده بود جلو آمده تعارف کرده جهت مرا
بمنو عرض کرد که فلانکس حاضر است وقتیکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای مشیر الملکات
ایشیک آقاسی باشی جلو آمده رفتیم با طاق مخصوص چند دقیقه تأمل کرده رفتیم
بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در بر شمشیری بکمر و پالتوی بدوش
انداخته بودند وقتیکه داخل شدیم ایستاده بودند بعد نشستیم سیگارئی با دست مبارک
مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمد من عرض کردم چون در این مملکت علم رو
به ترقی است استدعا دارم بعضی از مدارس را ببینم فرمودند بسیار خوب پس از
کشیدن سیگار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یکساعت طول کشید مرخص شدم
در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی میسر بشود عرض کردم هر وقت فرمایش
ملوکانه باحضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضرم خلاصه تمام اطاقها مزین
بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چهل چراغ و دیوارکوب و گلدان
وغیره پله کانها و ستونها همه از سنگ مرمر بود و فرش اطاقها کلاً قالی لباس عملجات
خلوت ماهوت ساده سیاه بود وقتیکه بیرون آمدم اعلیحضرت سلطان اسمعیل حقی
پاشای نایب اجودان را که مدیر حبازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
بماند برای هدایت تماشای عمارات و اماکن متبرکه وغیره چون امروز جائی نمیخواستم
بروم گفتم فردا بیایید بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدم رفتم
مهمانخانه چای خورده بعد بلا فاصله شتافتم بطرف بیوک دره برای تغییر لباس
زیرا که امشب در خانه جناب سر ویلیام وَیت مجلس بالهٔ برای تبریک جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه دانسته تبریکها داده میشود بعد از شام رفتیم همراهان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب ششصد هفتصد نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و بومی با البسه نفیس و نشانهای مختلف خنده کنان و کف زنان در
وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس بیکدیگر تهنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده سور
خبر کردند انواع اقسام اشربه و اغذیه و فواکه و حلویات بر میزهای متعدد چیده بودند
تا یکساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین رفتند منهم بمنزل
مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه چهارم

امروز مزاجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم هوا خنک است
اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر اسمعیل حقی پاشا آمده بودند برویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون حالم خوب نبود قرار بروز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد

روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهر باقی بود از ظهر بآنطرف حالم بهتر شد امشب را منزل جناب
میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعود هستم بعد از مغرب
کشتی آوردند رفتیم خانه ایشان کنار خلیجی موسوم به استینیا در امتداد بسفور واقع است
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت بهیه
انگلیس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیراسته

وارند بعد از صرف شام که واقعاً بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیهٔ فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار استادان
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش شد به و حلویات و میوه جات باشد
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس برهم خورد منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب اعلیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات و جواهرات
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم دو ساعت قبل از ظهر بقایق نشسته
راه افتادیم گردد مور و صبیه اش سفیر یونان با زوجه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم اسمعیل حقی پاشا در آنجا منتظر بودند با ما ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم مهمانخانه که در پرا واقع است برای نهار پس از صرف غذا از میان کوچه
های سرازیر و سر بالا که طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانه اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانه که شدیم در وسط تخت طلائی
بود مکلل بدر آبدار و زمرد و یواقیت بی شمار گفتند تخت شاه اسمعیل سلطان ایرانست
که در سال ۱۵۱۴ عیسوی دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را تصرف
در آورد چهار پایه داشت پشتی مروارید دوزی روی آن نهاده بودند در قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و گرز های مرصع و جیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلمدان ها و قوطیها و تنگهای متعدد همه مرصع و مکلل بجواهر زیاد دیده شد

در یک طرف تمثال سلطان عبد العزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه ریخته بودند سکه
های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
زیاد دیده شد تسلیح های مرجان و یشم و یاقوت و پارچه های زنار دوزی ظروف چای
خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر نهاده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
شخص بتواند یک یک همه را ببیند طرف راست مدخل پله میخورد میرود بالاخانه این جا
مخزن تفنگهای صدف نشان و مرصع و زره و کلاه خود طلا و دستانه مرصع و گلدانهای
چینی جنیلی قدیم که هر یک بقدر خمره ایست هشت ساعت طلائی روی فیلی از
فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۶۳۸ مسیحی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
با همان لباس و جیغه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار دوزی
بلند در بر و خنجر مرصعی بکمر زده بود بعد از آن سلطان بایزید خان ثانی و سلطان محمد خان
ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جیغه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجری
مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر دوز و قس علی هذا روی جیغه سلیمان خان
ثانی دو زمرد در طرفین و یک یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بودند
لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود بلباس فرنگیان از اینها که رد شدیم قفسه های
دیگر بود که ساعتهای بزرگ گنبد دار و شمشیرها و سپرهای طلا و تفنگها و طپانچه های
جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جیغه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنگ

آبخوری مرصع و سرچپق های کهربای جواهرنشان قاشقهای صدف آفتابه های مرصع
دسته چپق های مکلل بجواهرات گوناگون آلات فراموشخانه از طلا اسبابهای
علاج و ظروف چینی و قهوه خوری مرصع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه واقع است صد هزار کتاب عربی و ترکی و فارسی
همه را بترتیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
که مشتمل بود بر شاهنامه و لیلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب بیست و یک اصبع و
نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما وزنش تقریباً بیش از بیست رطل بنظر آمد
از آنجا بیرون آمده رفتیم به ینکی کوشک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
و با صفا بود چپق های بلند که هر یک دو ذرع طول داشت و همه از کهربای مرصع بود
آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مراد چهارم تمام درب خاتم
و صدف کاری بود گنبد قشنگ کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اطراف نقش همه
آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای مدخل بخط جلی نوشته بود گشاده باد
بدولت همیشه این درگاه بحق اشهد ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
مسجدی که موسوم است بمسجد سعادت رد شدیم درش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
سلطان باید باشد زیرا که خرقه حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحیة و الثناء در این
مسجد است سالی یکدفعه روز پانزدهم شهر رمضان درب این مسجد را باز می کنند
اعلیحضرت سلطان آنروز در این جا نماز میگذارند بیرون مسجد خیلی با صفا بود و بعد از تماشای

بسیار به مهمانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیوکدره راه افتادیم
یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه است
میل کردم آنجا را تماشا کنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت از بناهای
سلطان عبدالمجید خان است که واقعاً نمونه ایست از بهشت اولا بسیار بزرگست
نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از پله های مرمر
چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
تمام اطاقها را از تخته های رنگین فرش کرده اند در وسط اطاقها برای اینکه پا نلغزد قالی
بعرض سه چارک گسترده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلائی دیده
شد صورت اهل مصر را کشیده اند در حلبی که راه افتاده اند بزیارت مکه بروند خیلی
خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش ذرع در چهار ذرع میشد
و از این قبیل اطاقها متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دویم طرفین پله کان محجر بلور بود و بالای
پله غلام گردش مانندی بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت منتها الیه
این مرتبه حمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید گلدان
بزرگی بطول یکذرع و نیم یکپارچه از سنگ یشم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بود از
آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقفی بود که طرفین آن پرده های رنگی
و آبی و دورنماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود برای
دیدن هر یک نیمساعت وقت لازم است از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنگ سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چهار
ستون جنب یکدیگر بود و گنبد بسیار بزرگی روی آنها بمنزلهٔ سقف زده بودند از وسط
گنبد چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جا دیگر بجاهای دیگر
نرفتم زیرا که وقت نبود و خسته هم شده بودم پائین آمده سوار کشتی شده بطرف منزل آمدم

روز سه شنبه هفتم

امروز بواسطه نقاهت مزاج از منزل بیرون نرفتم و چون چاپار بطرف هندوستان
عازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم هوا خنک است اسمعیل حقی پاشای
نایب اجودان آمده بود بروم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه روی نداد

روز چهارشنبه هشتم

امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگارش باشد رخ ننمود

روز پنجشنبه نهم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاهت مزاج که از پریروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از همراهان اجازت حاصل نموده شهر رفتند که فردا را بروند بتماشای کوکبهٔ
اعلیحضرت سلطان که چگونه مسجد تشریف میبرند الحق قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول بازدید آمده قدری با آنها صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد دفرن ساعتی هم با مشار الیه و زوجه شان صحبت کرده
منزل مراجعت شد

روز شنبه شانزدهم

امروز بنا بود برویم بجزیرهٔ پرنیکیپو که اعظم و باشکوه‌تر از سه جزیرهٔ دیگر ایل پرنس است
دو سه فرسخی اسلامبول چهار جزیره است موسوم به ایل د پرنس چون بسیار هوای مفرح
خنکی دارد مردم برای تفرج در این جزایر میروند من و همراهان هم سه ساعت از روز
بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لیرودمور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
همراه بردارد منهم با همراهان خود در قایق نشسته بعضی از مهمانان که من جمله جناب معین
الملک و میرزا جوادخان مستشار و دختران ایلچی بلجیوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
تا زمانیکه از بسفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی‌حرکت اما وقتیکه داخل بحر مارمارا شدیم
هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از یکطرف کشتی داخل شده
از طرف دیگر بیرون میرفت و لطمات آب بسر و صورت و لباس میریخت اکثر همراهان
واهمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسد اما الحمدلله یکساعت از ظهر
گذشته بسلامت بجزیرهٔ مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آنطرف جزیره که تقریبا دو
میل راه بود میز نهار را در دامنه کوه کنار دریا که جای خنک با صفائی بود چیده بودند
از پائین تا بالای کوه مملو است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگرچه حرکت کشتی و تلاطم
دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بحمدالله تلافی آن درآمد بعد از نهار حضرات بعضی سوار
الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بمهمانخانه که نزدیک
اسکله بود آنجا قدری دراز کشیدم بعد از یکساعت حضرات آمدند آب یخ و چای و غیره صرف
شد مجلس رقص هم در کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رقص خوبی کردند الحمد
لله بمن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواسته طرف منزل معاودت

رسیدن به پرنقیپو

کردیم در حین مراجعت دریا مثل کف دست صاف و مهتاب صفحه دریا را مثل یک
سینی نقره خام کرده بود زمان رفتن سه ساعت و نیم طول کشید حین برگشتن دو ساعت
آمدیم چون خیلی خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور مهر ظهور اعلیحضرت سلطان خلد الله ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلامبول
دفعه ثانی نیز لازم است بشود و چون دو سه روز دیگر میخواهم بروم رقعه بجناب منیر پاشای
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخواندن
کتب و صحبت با همراهان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کما فی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب منیر پاشا پیغام آمد که اعلیحضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شنبه آتیه را
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شده
بود جواب دادم روز شنبه هوا بشارت گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از همراهان رفته بودند گردش بعد از مراجعت گفتند قریب مهمانخانه که ما منزل
داریم چشمه ایست بسیار با صفا و خیلی خوش هوا اشجار مشجر و گلهای معطر زیاد دارد قهوه
خانهٔ بزرگ پاکیزهٔ نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی می نامندش یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم ببینم گفتند روز
جمعه نسبت بسایر ایام بهتر است زیرا که موزیکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول حول
و حوش سیر روند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه گرما شدت یافته نمیتوانم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و هم زمان اعلیحضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را ببینم لهذا تلگرافی به اسمعیل حقی پاشا کردم
که فردا در مهمانخانه اسلامبول منتظر من باشند برویم بدیدن مدارس

روز پنجشنبه شانزدهم

یکساعت بظهر مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نهار گفتم چند کالسکه حاضر کنند
برای رفتن بمدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطهٔ ایام گرما تمام مدارس بند و طلاب
تعطیل دارند از این جا یاس حاصل شده باز به بیوکدره معاودت کردم شب رقعه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که اعلیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاملق شرفیابی حاصل کرده مرخص شوم منهم بطور منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از خداحافظی
با ایشان کرده بعد خوابیدم

روز جمعه هفدهم

صبح رقعهٔ از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک اعلیحضرت سلطان

فی الجمله متکسر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهة امروز شرفیابی حاصل
نمیشود از آنجائیکه عزم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعی علیست بالای کوه چشمه ایست
آبش بسیار زلال خنک و گوارا بواسطهٔ لوله های متعدد آب از آنجا داخل شهر ار دکهای
چند که از گچ و ساروج ریخته اند شده و از دهان اژدها میجهد میریزد در حوض طویلی که در مرتبه
پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب ماندم منزل
معاودت کردم چون فردا اسلامبول را وداع میکنم و خواهم هم منبیر دمیل کردم چند
سطری در باب وضع حالیه و پلتیک ملکی اسلامبول بنویسیم و چون آغاز هر نامه بنام مالک
الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک هم بنام است بنام سلطان آن ملک که قائم
مقام مالک الملک است بشود اعلیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
در سال ۱۲۹۲ هجری از کتم عدم بعرصهٔ شهود قدم نهاده اند چنانچه مشهور است از آغاز طفولیت
آثار رشد و مردانگی و نجابت و فرزانگی از جبهه شان هویدا بودی بالای سرش
ز هوشمندی میتافت ستارهٔ بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
سلطنت مخلوع گشته اعلیحضرت ایشان پای بر مسند عز و وقار گذاشتند از ابتدای
سلطنت با رعایا و برایا که گروهی هستند مختلف المذهب و متعادت المشرب
نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده و جز مرغان خوش الحان
و هیچ کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزهٔ محبوبان اهل ملک اناثا و ذکورا متوضع اند

خواتین مشتاق می بینند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی (از وسط) تا چانه را می پوشانند روگیری
چندان میانشان رسم نیست بلی خوب زویان کشاده رو باشند جمعیت اسلامبول و توابع
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یک ملیان است دولت عثمانی صد و پنجاه کشتی
دارد هفده آهن پوش باقی تجارتی مالیات ملک چهار ده ملیان لیره انگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و باصفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیانست
علاوه برانیکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات لطیفه
و مسجد ایاصوفیه است که همه از زیر دست استادان ما بر آمده مثل همان تاج محلی است
که ما در هندوستان داریم میگویند کار دیو است والا آدم چه طور باین خوبی میتواند بسازد
میخواهیم بگوییم از علیت هنر و استادی هنرمندان قدیم پیرانیم مثل هندیان بودند اگر ابنیه
جدید را با بناهای قدیم بسنجیم ثبات و استواری ملت کالشمس فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میگردد امروز که این ابنیه و مساجد رو بزوال و انهدام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نمیزنند بجهة اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسازیم برای انسال و احفادمان یا برای کفار بملاحظه اینکه مبادا مثلاً پس فردا این
ملک گیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاطل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ایاصوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن جهازات انگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ایوانجی اسکوبلف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک را

با خاک یکسان کردن دالان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است بتصرف
بیاورد بکلی دست نشانده این لشکر مظفر است تلگرافی که اسکوبلیف با مپراطور روس
میکرد که اذن بدهید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دستگاه تلگراف بگوش مردم
میرسد بروز بعد از این تلگرافها آدمیرال هوربی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب بیترس
شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لنگر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
اردوی روس و آن سنگرهای سست و بی استحکامشان درست در آماجگاه گلوله
توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود دیگر آنکه توپخانه سبک روس بفاصله سه میلی برای
سوراخ کردن این جهازات آهنی محکم تفنگ بادی داشت با این هیچ اقلا در آن زمان
مسجد ایا صوفیه پامال سم ستوران لشکر کفار نجات یافت از جمله ممتنعات و محالات
این است که هیچ لشکر بری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را بالغلبه بگیرد یک
کرور جمعیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پایداری کنند قلعه و استحکاماتیکه
اطراف اسلامبول اند همه را از تمام نقاط از میان آب میتوان هدف گلوله ساخت ولی
لشکری که هجوم بیاورد بمحض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکه متکی بقوت خود باشد
که تا چند هفته می تواند پایداری کند بدون آنکه از طرف دریا بدو آسیبی برسد لهذا بنظر
می آید که قسطنطنیه در جهار امن و امانست مگر اینکه لشکریکه هجوم بیاورد جهازات جنگی
مستحکمی داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل تنگ بشود آنهم یا از تنگه
داردانل و یا از سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوین قلاع تنگ بحر را خالی کنند
یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت گوش بیندازند آنوقت میتوان شهر

? Admiral Hornby

اسلامبول را گرفت والّا تقریباً محال بنظر میآید فایده که حال ما در هندوستان میبریم
از اسلامبول یکی پلتیکی است و یکی تعصّب مذهبی و بواسطهٔ مراوده که مابین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیّت بسیار پیدا میکند مدّت
یکماهی که من در اسلامبول ماندم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحبتهای پلتیکی
زیاد داشتم هر یک از آنها دهن گشاده و آرزوی زیاد داشته اند که این لقمه را بقاپند
ولی من بهیچ وجه با هیچیک از آنها متفق نمیشوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عمّا قریب میرسد کلامم این است وضع سلطنت اسلامبول که چندان مرتبت
و صعوباتی که عایق اصلاح امورات است خواه پلتیکی و خواه ملّتی و یا مواظبت در علم
و صنعت دل دوستان ترک را بنهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلّی دارد روزی برسد که اعلیحضرت سلطان و دول معتبرهٔ دیگر بگویند از دو کار یکی را
اختیار کنید یا قسطنطنیه را بتصرّف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
احتراز و هیجان مملکت آل عثمان است باتّفاق دول انگلیس و نمسه و اطریش و ایطالی
بپردازند وقتیکه چنین روزی بیاید ابواب مصالح بروی مملکت باز شده هم ملکی که بالطبع
زرریز و حاصلخیز است ترقّی میکند و هم عموم خلق که بالذات شجیع و هنرمند و سرباز
شکوهی پیدا میکنند و کما فی السابق میتوانند از همه جهة امداد بدول معتبرهٔ فرنگستان برسانند
زمانی که از اسکندریه برای یونان بکشتی نشستیم معاهدهٔ انگلیس و ترک بنظر میآمد که فیصله یافته
بود امّا بورود باسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز محل مانده تصفیه نشده بود
و در مدّت یکماه توقّف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهدهٔ سرهنری ولف بکلی عاطل و باطل گردید گل درچنین حالت این بطلان
برای زمان آتیه اسباب این شود که این دو گروه مخالف زود تر گفتگوشان فیصله
شود سفرای کبار نمسه و اطریش و ایطالی سر هنری ولف و مسیو ویلیام وینگتن دادند
امّا قسمی که مسیو مونتبلو به اعلیحضرت سلطان سخن راند فی نفس الامر تهدیدانه بود و اعلیحضرت
سلطان بلیتکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و موافقت
کند سلطانیکه قوهٔ تمیزشان خیلی بیش از سلطان حمید است ممکن نیست با این مسایل بخورد
که از امداد و عساکر دولتین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد دولتین مزبورتین امروز در فرنگستان تکیه و
تنها هستند و رایحهٔ خرابی و زوال بمشام هر دو دولت میرسد چه هر یک زیر بار قرض زیاد
و خرج لشکر حاضر رکابند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یک از دولتین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
یا بدون تغییر حوادث ملتی از میدان جستند هیچ جنبش پیدا نخواهد کرد جز آنکه ملصق شده باشند
به امنیت و عدم اسراف در این حالات اعلیحضرت سلطان وثوق کامل پیدا
می کنند که بسمع رضا قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط به داخله
مملکت است نه بتقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
روی تدین باشد اسباب جذب قلوب دوستان و محبان زرنگ و غیو غیرتی
میشود تدبیر روس در بسفور همان طرحی است که انگلیسها تیغ ریخته یقین دارند اگر علی قدر
الکفایه زور بیاورند اسلامبول تسلیم محض است آنا وقتیکه کلیتها در دوره کمال رسید

با این سهلی سر رضا و تسلیم پیش می نهند و هم این فقره را نباید در پردهٔ خفا پنهان کرد که حتی
اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کورکورانه اعتماد به مدد
انگلستان نخواهد نمود پلتیک دانان را مسلم است که وضع مهام امور دولت عثمانی
چنان درهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
یا ملتی که بخواهد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از وداد و موافقت نخواهد زد
بنا علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور پلتیکه
دلیرانه مداخلت نمی نماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس بشود خلاصه
دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
خیلی شجاعتر و جنگجوترند و دولت انگلیس کمال وثوق را بایشان دارد که همین ها دست
تعدی روس را کوتاه خواهند کرد و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی برحسب امر خلیفه خویش سلطان عبدالمجید متحد الجانب انگلیس درآمدند
و هر آینه اگر دست از آستین در می آوردند خون تمام مردان و زنان سفیدپوست که
در هندوستان متوقف بودند ریخته می شد پدر بزرگوار مرحوم ملکه زمین میفرمودند که حکم
خلیفه از اسلامبول برای نشاندن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشید که گفتا مسلمانان هند
فرمود دفع کنید این فتنه را و جمع بشوید زیر اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان هیچ چه نخواهد بود ما چندین کرور خلق
که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل اینقدر محنت

و گرفتار میشویم محض اینکه اطاعت قول مفتریان را کرده باشیم نمیشود ساکت بمانیم ببینیم مکه و
مدینه مطرح ظلم و طغیان کفار شده اشخاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادث میشد
و هم بواسطهٔ نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی کامل مطلق ما شده بعضی را
گمان اینست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
خود را وامیداشتند بر یکدیگر بیفتند بلی این نوع آزادی از میان ما رفته تا بلیات از دست
جهال طبایع [illegible] جمعیتی که ما در هند نشسته‌ایم مختاریم هر نقطه و هر محلی را که میپسندیم برویم مطیع قانون
معین و متحمل باشیم و بسبب همین که مستمرا باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
[illegible] ماست و چون ما رعایای دولت اعلیحضرت ملکه معظمه و امپرس [illegible] هستیم
پشت قوی و مضبوطی هستیم برای وداد فیما بین اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اصلی
و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روس بیشتر بطرف هندوستان [illegible] و ما هیچ میل نداریم
این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم میدانیم
که روس دشمن خونی مذهب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
بدست روس بیفتد آنوقت کجا دستمان بآستانه فیض نشان ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین
میرسد گویا لازم نیست بیشتر تشویق کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روس
بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب موسوم به گریتر بریتن در عدد لشکر
روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین ببیند روس خودش در گفتن [illegible] است جهاز
آتشی در بحر اسود و بسفور و بحر [illegible] و اعیان پراکنده و عسکر در قلاع دارد اهل سواحل روسی

خیال میکنند که عما قریب وی را ممکن است مستولی بر آسیا و ممالک مرکزی و شرقی فرنکستان
بشود و اکر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتنائی باقی بماند روس جری تر شده روز
بروز به بسفور نزدیکتر شود و امنیت یوروپ را منقض کرداند جای این را دارد که انکلیس
در کمال یاس خود را عقب بکشد تا از سوانحی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
چند ماه قبل ظاهر میشود که کفتکوی شرقیه بطور رضایت بخش طی بشود هر مسافری که باسلامبول
میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش را بدوستی
و تجنب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میداند که بعضی تغییرات ناکزیر است
در اسلامبول واقع شود و جز انکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیکر اسلامبول را
از چنک روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایحه جنکی که
الکنون بمشام مشرق یوروپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت مشرق
و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
تا دولت عثمانی خودش بنا علیهذا برای این ملت انسب و اصلح آن است
که علاج واقعه پیش از وقوع بنمایند دیکر انکه نباید تصور نمود که چکونه ممکن است دو ملت
مختلف المذهب و متفاوت المشرب را با هم نکاهداری نمایند بدون انکه نزاع داخله
رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون داخله طبیعی که از روی بصیرت ایجاد شده امروزه نتیجتا
این شد که چندین دودمان مختلف القبیل سلاو جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رافت
و مهربانی با یکدیکر در خلطه و آمیز شدند من میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
است و مکرر کفته شده که این ملوک طوایف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نکاهداشتن

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطهٔ داشتن
حکومتهای مجزا رو به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است برای
انکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ اینست که بهیچ‌وجه پیرامون جنگ
نگردد و در عهد امنیت زور کار بگذراند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
دماغه‌های بعضی بحار نسبت بسرمایه که دارد دست نمیدهد مگر بجنگ عظیم میشود قاعده ملوک طوایف
شبه دماغه بلقان باستمداد اطریش یک سیاستی است که نمیشود از خاطر پرنس بیزمارک محو شود
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس نقل زد و رئیس دیوانخانه جرمن با آن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ امداد نمود و در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد دانوب
بود و پرنس بیزمارک واضح میدید که این لقمه‌های بلغارستان وغیره را نمی‌تواند از گلو پائین
برد که در این ضمن روس آمده دهن باز کرد و بلعید شان و فی‌الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کند اما از کیسه اش رفت چرا که میخواست همه ایلچی کرده و خود بالاستقلال سلطنت نماید این
شد که نتوانست ثمری به چیند ایطالی نیز از اینکه شبه جزیرهٔ بلقان را جزو اطریش نماید
هیچ شایبهٔ بدگمانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ اگر فراموش نشده باشد بقدری
مطبوع حال ایطالی بود که بهیچ‌وجه کینه در دل نپسید اگر در این تبدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش در حقیقت
در کمال آرامی و بی‌صدائی خواهد شد بسبب اطریش مشمول امنیت دائم فرنگستان میشود
و تحمیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ زبانی
بجز ایطالیا متکلم نمیشوند قسمت ایطالیا بشود و اگر دولت عثمانی یک رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بسفور باید بحر عمیق مارمارا و اچین را دست دولت اطریش بدهد محض
حصول مقصود اگرچه دولت روس بیش از مملکت اطریش صاحب بندر و اسکله است
اما مسدود و بندورا هیچ ندارند مثل بندر تریست و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینتیان
راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
رانده شد اما این هیچ چه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیما بین یک
جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
فصلی بشود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیگذارد قطع
گفتگو بشود و در این معامله اولاً مامورین سیاست دولت فرانسه یوسی امداد خواهند
نمود و اگر دول متحابه در آتیه جلو روس را بگیرند فرانسه را میباید بحکم جرمنی و ایطالی ملتفت
یوروپ را مبدل بجنگ نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
آنروز هنگامه را العهده تعویق میاندازد و در هر صورت پانزده یا بیست سال دیگر محاربه
قطعی ناگزیر خواهد شد و تحمل یورش بدون پرنس فردیناند بلغاریا باعث این خواهد شد
که زودتر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجلسی منعقد شده و نقشه فرنگستان را
بنوعی که مطرح ریختهام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطفی
شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلم شقوق آنست که بیطرف بشود خالی از فایده نخواهد
بود و از امرای منتخبه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میگذارید پایتخت مملکت عثمانیه
را متصرف شده راه تجارت شما را بالوانت خراب کند و شقوق قانون شما را در
هندوستان هرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم طبیعت ملیان لیره خرج میکنید

وکوشش بلیغی می کنند طی گفتگوی شرقی بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کارها و اطلاعات
بریتانیای کبیر مغرور و متفخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد بهیچ جه فروگذاشت
نخواهد شد وضع حالیه یوروپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشتر بیش از تاثیر وضع عثمانیست که رو باصلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
تربیت فقط اسمی هستند که رفع شبهت نمایند از اینکه امروز فرنگستان یک ارذویت
عظیم اگر گفته شود علاج آنها امروز در دست و قابل العلاج است و از یک نقشه کشی
و یک مجلس مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی پایه و بی پایه است
چنین بنظر میآید که باید جنگ خونریزی برای گشودن این گره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنگ نمایند گویا حالا
زمان آن رسیده است که دست بشمشیر بکشند و اگر واقعاً از محاربت ناگزیر باید
جنگی بشود و یک طرفی و عاقبت جنگ باید به این طور ختم شود که من بعد امنیت فرنگستان
و حریت مردمان یوماً فیوماً مطمح تهدید عساکر سلطنت مستقله سبب نشود و خلاصه تحمل گفته
شود طرحی که ریخته شده برای متحد شدن دولت عثمانی و اُستریا محال خواهد بود زیرا
که مذهب عیسوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دولتین مزبورین باید باهم
یکی شده کار بمذهب نداشته باشند وقتیکه برای عموم خلق خطر و بدبختی روی میدهد
خصومت مذهبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
مینماید که اگر دولت عثمانی امروز بخواهد از این صعوبات خلاصی یابد دست اخوت و
برادری با استریا بدهد و این موافقت بذاته اعلیحضرت سلطان بد مزه نخواهد افتاد

دولت عثمانی از حیثیت پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیرهٔ عثمانی
برآورد شده از این مبلغ زیاد زیادی برای قرضی که از خارجه کرده باید بدهد و هم لشکر خیلی
پاکیزهٔ خوبی نگاهداری نماید مملکت را به لشکر و لشکر را بمال میتوان نگاهداشت فقط چیزی که
علاج این مسئله را میکند موافقت با دولت انگلیس است که فوراً دست تعدی متعدیان را
کوتاه میکند و اراضی کلیسا که داخل مملکت است با مزرعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
که بیشترش اراضی حاصلخیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد هزار
ملیان لیرهٔ انگلیس بهای آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدهد در کمال استحکام نگاهداری
نموده و از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتواند
استحکامات کامل برای مملکت خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
نزدیک شدن انگلیس با قسطنطنیه منتهای فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
میرسد امروز صحارائی که در امتداد بسفور ند رود بزوال و انهدام اند اراضی که اطراف
آب است و بهر حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر افتاده قابل فروش هم
نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطهٔ بی ثباتی پلتیک
حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشاند در مغرب همین اراضی از زمانیکه انگلیسها را
بغلبه گرفت اجارهٔ زمین در سراجوسه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بالنسبه
زیاد شده و تنزل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پادشاهان دولت
عثمانی خوب استنباط کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات و قیامی
پیدا کند زمینی که فیمابین پرا و تراپیا است از حیثیت طراوت و منفعت خیلی با قیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و هم تنظیماتی که بالاتفاق با دولت
اُستریا قرار داده شود رفع صعوبت مذهبی نیز میشود باعتقاد مسلمانان یک کره زمین
یکبار نباید داده شود اما هیچ چیز اعلیحضرت سلطان را مانع نمیشود بمساجدی که ایشان را
از روی تاریخ میدانند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد اجاره بدهند
علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقده گفتگوی شرقی را بیان کردم برای حل این
عقده نیز رعایای هند اعلیحضرت ملکهٔ معظمه از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
حل این عقده عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
و هم شامل امنیت یورپ خواهد گشت در مادهٔ آتیه بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
اُستریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون داخله خوب از عهده برآمده
وضع تحتیب را منضبط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بمجرّبیت
و نظم و نسق وی بکنند طولی نخواهد کشید که وضع تودد و وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
و آن مللی که مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقله هستند باید قهراً و جبراً قبول نمایند
زیرا که فقط همین موافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
خلاصی میدهد چندان جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی روس را
مقدر کرده باشد محض فایدهٔ شخصی خود از نتیجهٔ باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر کفایت
اشارتی شد

روز سه شنبه هجدهم

سه ساعت از ظهر رفته پس از بازدید از دوستان بکشتی نشسته رفتیم بطرف وارنا بندر ساحلی
در ساحل بحر اسود تا زمانیکه کشتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما وقتیکه داخل بحر

اسود شدیم بطوری متلاطم شد و کشتی بشدتی در حرکت آمد که اغلب مسافرین حالشان
برهم خورد من و معدودی خودداری نمودیم بحمدالله مزاجم هیچ منقلب نشد تا صبح که
به وارنا رسیدیم دریا همین طور مغشوش بود از اسلامبول الی وارنا صد و پنجاه میل و سیزده ساعت
راه است وارنا متعلق به بلغاریا و صاحب طبیعت و پنجاه هزار نفر جمعیت است یونانی
زیاد یافت می شود

روز یکشنبه نوزدهم

صبح از کشتی پیاده شده رفتیم با استاسیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
یکساعت بعد حرکت میکند قدری تأمل کردم تا وقت برسد جنرای گمرک این جا باعث
معطلی مسافرین میشوند میگویند هرچه بار و صندوق و غیره هست باز کنید ببینیم مال التجاره
دارید یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنا می کند به باز کردن صندوق
درب یکی را نگشوده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
معطل بشوید شاید عقب بمانید یک بخششی بدهید و بروید لفظ بخشش را در اغلب ولایات
بعضی از مردم ورد زبان کرده اند همین یک کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
زمان عزیمت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگرچه پاک و شیشه های مخمل داشتند
اما بسیار کوچک و خفه بودند هوا هم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی و آبی
اراضی اینجا حاصل خیز بنظر آمد بیشه های متعدد در امتداد راه دیده شد یکساعت
از ظهر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است آنجا کشتی رودی
حاضر بود نشسته رفتیم آنطرف رود که خاک رومانیا است کالسکه بخار اکسپرس باصطلاح
سریع السیر حاضر بود نشسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد در دو

شبه جا بلیط زیست نگرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و با طراوت
بود از جورجیا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیشه و گل
و بوته بود که عقل متحیر میشد یک وجب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دهات
متصل مسلسل دیده میشد

روز دوشنبه بیستم

صبح زود رسیدیم باستویا خاک هنگری هفتاد و هشت هزار نفر تقریباً جمعیت دارد و صاحب
کارخانجات زیاد است این اراضی هم باز مثل دیروز همه جا شاداب و سبز
بود درخت تبریزی و زبان گنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدیم اشجار
مثمر از قبیل زرد آلو و آلو بالو و گیلاس و آلو سیاه و گوجه بی نهایت در امتداد راه بود درخت
گلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهراً گلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
و خوش مزه است بوته ذرت تا چند میل پی در پی کشته بودند آسیاهای بادی متعدد از
دور و نزدیک بنظر آمد گویا در این صفحات بادی بیش از آبی باشد خوکهای سیاه و سفید
جزو گله گوسفند مشغول چرا بودند بالجمله از خضارت و نضارت این خاک حاصل خیز
و این ارض زرریز هرچه بنویسیم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بتوقف
گاه کالسکه بخار شهر وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه ای حاضر بود نشسته رفتیم بمهمان خانه
موسوم به متروپل کنار شعبه رود دانوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد کوچه ها و معابر بقدری عریض و تمیز که پنج
شش کالسکه در کمال سهولت از پهلوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
بروند ابداً گرد و غباری به لباس و کفش نمی نشیند تمام عمارات بلند و دکاکین از چند

و قهوه خانها دل‌پسند ند میخواهم بگویم بعضی عمارات در این جاهست که در تمام فرنگستان
یافت نمیشود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند است
بالای تمامشان تماثیل چدنی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان دلیر
و فرشتگان کبیر و صغیر و مشاهیر با تدبیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
و خانها و مهمانخانها و قهوه خانها و غیره با چراغ گاز روشن میشود الحق شهری است
بسیار با صفا و قابل تماشا

روز سه شنبه بیست و یکم

طرف عصر رفتیم بتماشای پانوراما یعنی دورنما از رنگ پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دیده
شد که دورنمای شهر وینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنگ روز نوئل بقدری
بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی نمیتوان تمیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
اصلی دود باروط بهمان هیئتی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
میآید سرباز کلوله بزانویش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل اینکه
خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
با صورت اصلی ابدا نمیشد تشخیص داد دورنمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و حظ بی شمار بمنزل آمده شام صرف
شد پس از غذا رفتیم تماشاخانه ابتدا اپرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
حسینه با لباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانندی که در هوا معلق بود نشسته بود
یکدفعه جست آویزان شد و پاها را بکرسی چسبانده بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را رها کرده در کمال تردستی دو دست دختر را
که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لمحهٔ دست دختر را رها کرده در کمال چستی
جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
قرقرهٔ کار گذاشته بودند و طنابی با آن آویخته سر طناب حلقهٔ بود آنرا پائین آورده یکی
از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا روی لوله بازی
بازیها کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یکدفعه سر پا ایستاد
بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند دختر دیگر بود دندان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند او هم مثل
پیش بازیهای غریب و عجیب کرده جست روی زنجیری که در هوا کشیده بودند از آنجا و از او
زور روی همان تور بعد سه نفر جمناستیک باز آمده چهار صندلی همراه آوردند یکی روی زمین
نشسته یک کرسی وار و نه روی سرش گرفت چهار پایهٔ کرسی بالا بود روی این صندلی
دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یک کرسی روی سرش گذاشت
شخص ثالث بالای کرسی رفته شیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
ذرهٔ حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید

بعد از اتمام منزل روز چهارشنبه بیست و دوم آمده خوابیدیم

میستر سیلبکا نام یکی از ارکان پارلمنت اطریش مخصوصاً از پانصد میلی وینا برای دیدن من
آمده بود با والد مرحوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و مهذبی است در ضمن
صحبت تمجید از جائی که موسوم است به کالابش و دو میلی وینا واقع است کرد قرار
شد فردا برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاجم بهم خورده تا صبح نخوابیدم

روز پنجشنبه بیست و سوم شهر شوال

امروز بنا بود به کالاپش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستم بروم همراهان را گفتم بروند من
در منزل ماندم تا غروب تب شدیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند خیلی از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند مشرفست بشهر وینا
و تمام حول و حوش برج مرتفعی آنجا ساخته اند صد و هجده پله میخورد از آن بالا تا چند فرسخ بخوبی دیده
میشود خیلی تاسف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

روز جمعه بیست و چهارم

هنوز کسالت باقی بود آثار تب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دوا داد تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام حالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنم همراهان را گفتم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه بیفتیم طبیب مرا
از رفتن منع کرد چون تمام تهیه دیده شده بود گفتم بعضی از همراهان فردا از پیش بروند و برخی
باشند شام با من بیایند

روز شنبه بیست و پنجم

همراهانی که میبایستی بروند ساعت هشت صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم باستاسیون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم
لهذا بمهمانخانه برگشتم که فردا را هم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

روز یکشنبه بیست و ششم

امروز مناسب دانستم حرکتی بکنم صبح سوار شده اول رفتم بپارلمنت چون یکشنبه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محسوب میشود بعد رفتم بتماشای

میکده‌ها دریک میکده قریب بیست هزار خمرهٔ چوبی بود هر یک اقلاً شامل هزار لطر فقاع
آنجا این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر هفتصد میخانه است
تجارت مهمی که در این جا میشود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و منگش
و سرسیکار و چپق و غیره شهر و بنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده مهمانخانه‌های خوب
ابنیهٔ مرغوب خانه‌های عالی گردشگاه‌ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
در سال ۱۷۵۷ مسیحی برج و بارو و دروازه‌های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
دادند تقریباً سالی نیم ملیان لیرهٔ انگلیس برای ساختن کلیساها و مدارس و پل‌ها از ابتدای
ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استیفن در سال ۱۳۰۰ مسیحی آغاز شده و در سال
۱۵۰۰ اتمام شد خیلی قابل تماشا است زنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگ است از صد و
هشتاد عراده توپ غنیمتی که از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این زنگ را
ریختند وزنش یازده هزار و دویست رطل است بالجمله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردیم شب را در کمال استراحت خوابیدیم

روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زمرد سبز بود و گلهای شقایق
سرخ و سفید و اوراد خود رو چشم را خیره میکرد معلوم شد دیشب هم از میان آبادیهای
بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سوراخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دو ربع از ظهر
گذشته وارد برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند سر استاسیون حاضر بودند
از کالسکهٔ بخار پیاده شده سوار کالسکهٔ اسبی شده رفتیم به مهمانخانهٔ موسوم قیصر هوف

یعنی مهمان خانهٔ قیصر این مهمانخانه قشنگتر و پاکیزه‌ترین مهمان خانه‌های برلن است اسباب
مکملی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و گاز دارد هنگام عصر
رفتیم بتماشای جبه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد زیاد بود یک توپی بطول چهار ذرع و
یک چارک قطر دهنه‌اش مشید گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ سنگین دیده شد که کوچکتر
از توپهای کوچک کروپ نبودند دو سه توپ چرمی بود باین عبارت که شمشهای
آهن روی چرم پیچیده یا از روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش و
چکمهٔ آهنی و گستوانهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که سمشان بقدر یک
بشقاب بود زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار رفتیم منزل شب رفتیم اپرا شبیه
عاشق و معشوقی در آورده بودند مثل قصهٔ لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
منزل آمده شام خورده خوابیدیم

سه شنبه بیست و هشتم

امروز رفتیم پتسدام بتماشای عمارات فردریک کبیر قریب یکساعت با کالسکه بخار
راه بود همراهان همه بودند اول رفتیم بعمارتی که نزدیک توقفگاه کالسکه بخار بود
موسوم به تون پالس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
یک توپ کروپ بود خود کروپ که سه روز قبل وفات کرد این توپ را باعلیحضرت امپراطور
حالیه پیشکش کرده بعد رفتیم بالاخانه تالارهای متعدد بعضی از سنگ مرمر بود و برخی
ستونهای یشم و ساق داشت از تالار وسط راه داشت باطاق کوچکی میز دوری
در وسط اطاق نصب بود در وسط میز سوراخ گردی تعبیه کرده بودند تا سوراخ

بازنبود تختهٔ مدوّری در وسط سوراخ بود گفتند فردریک کبیر هر وقت میخواست با کسی
صحبت محرمانه بدارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که میشد
دست میزد با این تختهٔ مدوّر بواسطهٔ فنر و اسبابی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
در مطبخ غذا را بروی آن چیده رها میکردند بعد تخته با غذا می آمد بجای خود فردریک
تناول میکرد در طرفین میز روی زمین تختهٔ مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بمحض اشاره
پائین میرفتند کارد و چنگال روی آن گذاشته بالا می آمدند جلو این اطاق کوچک اطاق دیگری
بود جلویش حجری بود از نقره آنرا می بستند دیگر با اطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدر و دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها گل و بوته
از فلز مطلا ساخته بودند هر نقطهٔ این گل و بوته ها را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
بیرون می آمد در حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده رفتیم به کلیسای
کارنیسن در اطاقی پشت محراب جسد فردریک کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردریک را در آن گذاشته بودند
بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردریک کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار تأسف
دست داد و بقدری متأثر شدم که زانوهایم سست عرق از جبین و اشک از چشم
جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اوّل
سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
آمده رفتیم بعمارت بابلسبرگ در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطاقهای این عمارت
انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطاقی

سر و پوست تمام جانورانی بود که فردریک کبیر شکار کرده بود بیشتر سر مرال (آهو) و
شکار کوهی بود تمام اسباب‌های فردریک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده نقاشی
حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود هیچکدام را از جائی بجای دیگر نقل نکرده
بودند وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد فرقی که دارد
حالا عمارات را پنج شش طبقه میسازند و این عمارات از سه طبقه بیشتر نبودند اکثر ستونها
سنگ سماق و یشم اند و بخاریها سنگ آلاباستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
از تماشای مفصل بیرون آمده رفتیم مهمانخانه برای نهار در راه از پهلوی عمارتی گذشتیم که بسیار
باصفا حوض‌های فواره وار داشت شش هفت ذرع صحبت گفتند هر وقت امپراطور بجهت
شکار میروند اینجا رفع خستگی میکنند همیشه تفنگ و فشنگ و غیره در این جا موجود است
خلاصه رفتیم مهمانخانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتیم بعمارت سان سوسی
اینجا هم اطاقها پر از اسباب نفیس و در و دیوار مملو از پرده‌های کار استادان
ماهر بود رخت خوابی که فردریک روی آن وفات کرده بود در یکی از اطاقهای
این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
نمیکرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردریک کبیر وفات کرد این ساعت از کار
افتاد تا کنون همین طور مانده خیلی تعجب کردم که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که سند
صحیح برای استدلال این مسئله در دست است از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیوپالیس یعنی عمارت جدید
چیز تحفه و نفیسی که در این عمارت دیده شد تالاری بود وسیع در و دیوار و سقف
آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل اژدها و نهنگ و ماهی و اصداف و غیره آ

بناهای

نباتات مجحّره بحری و صدفهای کوچک که باصطلاح گوش ماهی میگویند و مرجان
وغیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند بدر
و دیوار این عمارت از قراریکه می گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله مشهور که فیمابین
فردریک کبیر و ماریاترسا ملکهٔ اطریش واقع شد بحکم فردریک ساختند تا بنماید که با وجود
اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
تالاری ساخت و قتیکه معمار صورت حساب را نزد فردریک کبیر برد می گویند
آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده انصافاً جای این دارد که مردم از اقطار
عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطهٔ ضیق وقت و
طوعاً و کرهاً بیرون آمده رفتیم باستاسیون سوار شده راندیم طرف منزل
چون خسته بودم شب را زود خوابیدم

روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز عصر رفتیم باغ وحش باغ بسیار بزرگیست انواع اقسام حیوانات بری و بحری
چرنده و پرنده کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند دو شیر یالدار
افریقا دیده شد یکی بسیار بزرگ بود اسب دریائی یکجفت بود گفتیم قدری نان
آوردند دهانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختیم فوراً می بلعید جانوران
دیگر از قبیل سگ دریائی و روباه بحری و کرگدن دو شاخ و یکشاخ و شتر دو کوهان
و انواع مرال و گوره خر و زرافه و خر وحشی خوش خط و خال و فیل و کانگارو که حیوانیست
دو دست کوتاه و دو پای بلند و دمی کلفت دارد و خرس سفید و گاومیش جنگلی
که بیزون میگویند و طاوس سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار برگشته بمنزل آمدم امروز صبح میستر فردون را لندن فرستادم از پیش
رفته منتظر من باشد منهم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهم شد چون صبح زود باید راه افتاد زودتر از لیالی گذشته شب خوابیدم

روز پنجشنبه سی ام

صبح زود برخاسته پس از امور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است پانصد خیابان عریض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش پانزده اطاق
دارد کارخانجات زیاد از قبیل چرخ بخار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و حجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
گلهای مصنوعی سازی وغیره و مهمانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
مهمان خانه که منزل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بر دیگران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل گتن برگ که اول انجیلی بود بصورت طبع در آمد
در کتابخانه برلن است تماثیل بسیار بزرگ صورت فردریک و ویلیام سیم و صورت محبوبه شان
ملکه لویزا از سنگ بسیار خوب حجاری کرده بودند سر هر گذر و هر چهار راه باغچه ایست
باصفا و اطراف آن تماثیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصرها دایگان اطفال را
در کالسکه های کوچک جای داده در این جاهای مصفا بگردش میبرند حوضهای زیاد با
فواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم طرفین راه همه آبادی

وزراعت و دهات و بلوک و خانه های تک تک خوش نما دیده شد ظهر رسیدیم بکلن
نهار آنجا صرف شد کارخانجات متعدد و در این حول و حوش دیده شد ساعت شش و ربع
وارد کلن شدیم سیسترزکت عامل دولت نظامیه را که تلگراف کرده بودم بیایند به کلن در
استاسیون حاضر بود پس از تعارف بکالسکه نشسته رفتیم به مهمانخانه موسوم به هتل دونرد
که اعظم و احسن مهمانخانه های کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
گفتند دو کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فسخ عزیمت کرده قرار
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر ذیقعدة الحرام

بعد از نهار حالم برهم خورد نتوانستم بتماشای کلیسا بروم همراهان اجازت دادم بروند
به بینند اول رفته بودند بکلیسای بزرگ که جنب هتل است میگفتند این کلیسا در ۱۲۴۸ع
آغاز شده و در ۱۸۸۰ع بانجام رسیده مبلغ دو ملیان لیره خرج این کلیسا شده صد ستون
سنگی بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
رو در این سمت هر یک ۵۱۵ پا است پنجره های منقش پاکیزه دارد وقتیکه داخل کلیسا شدند
طرف دست راست تمثال سنگی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پهلوی راست
حضرت جای زخم شمشیر است که یهودان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفته بودند بکلیسای
سنت ارسولا که یکی از عجایب روزگار است چون قصه این کلیسا زیاد اهمیت دارد
برای اطلاع مطالعه کنندگان مینگارم که در باره دوم مذهب عیسوی در قطعه جنوبی جزیره
برتان که تابع مملکت رم بود انتشار یافت از این جهت رشته الفت فیمابین این

ملک و مملکت رُم که پای تخت علیسوی مذهبان بود دست یشد اهل پکیت و اسکتلاند که در ممالک
شمالی بودند دست از مذهب خود برنداشته بهمان اعتقاد خویش پای استوار ونتا
قدمی فشردند تا اوایل ماهٔ پنجم بتدریج اغلب ایالات کوچک دین مسیحا را اختیار کردند
تا اواسط ماهٔ پنجم وقتیکه اهل رُم از برتان کوچ کرده بملک خود رفتند اهل پکیت
و اسکتلاند دست تعدّی و تطاول بسمت علیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
دراز کردند علیسویان استمداد از انگلوساکن ها که طایفه شجاع و بهادری بودند جسته
اهل پکیت و اسکتلاند را مغلوب کرده از خاک علیسویان راندند شان انگلوساکن های
مظفر را خاک حاصل خیز و زرریزی که مال علیسویان بود تطمیع کرده با اینها از در محاربه
درآمده از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
و برخی بآب زده آنطرف دریا رفتند و جمعی بغلامی و بردگی گرفتار شدند بسیاری
از برتانهای علیسوی مذهب به بطاویه و کال رفتند برای اینکه در ظل علیسویان ملجاء و پناهی
پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا امتداد رود رین محال
اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند هنگام
جنگ فیما بین اهل برتان و انگلوساکن مردان برتانی بسیار کشته شده دختران بعد بی پدر
و برادر گشتند یکی از این صبایا موسوم به اُرسُلا نسلاً و نژاداً و نجابتاً و کفایتاً برتری
بر سایرین داشت همه جمع شده و برابر پاست خود بر گماشتند و فراراً بطرف کلن
روانه شدند اهل کلن بمهربانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سر کرده را بکمال احترام
و اعزاز نمودند اما کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سنگ لحد تکیه گاه سر ایشان
شد قسمت بیچارگی کشید ایشان که خیلی سهمناک‌تر از ملکی بود که از آن فرار کرده بودند بتبیین
این مقال آنکه اهل هونز که مردمان سبع و بیرحمی بودند و منزلشان در ساحل بحر خزر بود غرض این
از ظلم و اجحاف ایشان خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا هنگری
و جنوب جرمنی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع ایشان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند از
خاک جرمنی گذشته داخل گال شده به قتل و غارت خودی بپردازند لهذا در ابو اجمی اتیلا
که هم پادشاه و هم سرکرده بود با یالات فوق که جزو مملکت رُم بود رفته هر جا که رسید
ویران و هر کس که برخوردند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند اکثر
از زیر تیغ بیدریغ ایشان نیم جانی بسلامت در بردند بصحاری و قفار و تلال و جبال
پناه بردند و یا در قلاع محصور پنهان شدند چون عدد افواج رُم کفایت مقاومت
نمود در سال ۴۵۱ مسیحی ایشان جنوب جرمنی و جنوب شرقی گال را تسخیر نموده تا شهر
اورلیان رفته تمام ذکور را مقتول اناث را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
از اورلیان که بیرون رفتند جمعی از رومی‌ها را بسرکردگی آیتوس و گوت‌ها را به
سپهسالاری تیودریس با آنها برخورده جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند در بین راه
هر یک از آبادی که رسیدند تمام مرز و بوم را تا وای بوم میساختند از

بلجیکا بسمت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رود رین و اهل شهر اکتوبریه کلن که
شهری بود محصور رسیده و بغلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب ممات دادند و
زنان و دختران را باسیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلا
سرکردهٔ دختران بریتانی جزو اسرا بود وی یازده هزار نفر جمعیت حلقهٔ اتقیا و اطاعت
وی را بگوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چو نماند گریز
دست بگیر و سر شمشیر تیز زندگی با بدنامی چه فایده دارد آنچه با ما میکنند اگر زنده
بقضا بگذاریم بدنامی و بی ناموسی است و اگر تن در ندهیم کشته خواهیم شد پس مردن
با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل هونز کارزار نمودند ایشان
چون گرگ و آنان چون گوسفند خون هر یازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
کارزار ریختند در ضمن تیری بسینهٔ سنت ارسلا خورده او هم چون دیگران شهید
شد پس از آنکه شعلهٔ جنگ التهاب یافت اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
شده بودند وقتی که آتش فتنه فرونشست بمنازل خود برگشته دیدند تمام کوچه و برزن
مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارگ ممتلی است از ابدان اناث مقتوله پس از
نوحه و لابه بسیار جنازهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند اسم
این کلیسا مشتق است از ارسلا که سرکردهٔ دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
چیزی که در این کلیسا تازگی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پائین عظام بی شمار
بترتیب پشت آئینه ها چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است استخوانهای

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
بطور یادگار این جا نهاده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
کلیسا دری باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبرهٔ سنت ارسلا و عظام منتجین
معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دواز
دهم خیلی قشنگ و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند وقتی
که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
سال ۱۸۸۱ اهل کلن همت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
آورده نشانده اند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
و برخی روپوش مخمل زرتار دوز دارند معدودی در قالبهای نقره بودند و به بسیاری
نشان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک حقهٔ بلوری مملو از خاک
بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پای سنت
ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند باین چند و قبضه نیز جواهرات درشت
نصب بود بتاراج برده اند نوک تیری را که از ضرب آن سنت ارسلا
شهید شد میان مقبره اش هنگام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
در قوطی نقرهٔ دیگر تسمهٔ تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه ای است که با آن حضرت
مسیح را زدند دو خار در قوطی طلائی بود مذکور است این دو تا از همان خارهائی است
که بسر حضرت مسیح فرو کردند یک خمره بود منقول است این یکی از شش خمره ای است

که حضرت عیسی آب در آنها ریخته شراب می شد این خمرهٔ اول در کلیسای نتردام
پاریس بوده اند از این قبیل چیزها زیاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود دو سه
دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی ساخته
اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پائین آب مانده خارج میگشت کف
طاقچه را مثل کف دریا شن و ریگ و گوش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها روی
شاخهای درخت راست نشسته بودند ماهیهای مختلط دیده بودند مثل پوست
پس از گردش آمدند منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به استاسیون
کالسکه بخار حاضر بود سوار شده رفتیم بطرف استن که بندری است واقع در
چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک هانور
و بلجیک گذشتیم اغلب جاها سبز و شاداب بود حالا فصل خرمن کوبی این صفحات است
حاصل را بعضی جاها درو کرده خرمن کرده بودند و بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
نه درویده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالسکه
پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بحر کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
توانند آمد و شد کنند جهازاتی که در این بحرند کوچک و باریک اند این بحر
نیز همیشه متموج و متلاطم است و کفش سنگلاخ بکرر سفاین متعدد به سنگلاخها
خورده شکسته و مسافرین غرق شده اند در اول وهله که کشتی راه افتاد چنان نیم

و بالا می شد که ظروف چای خوری روی میز متصل بهم میخورد و آهنگ خاصی
از آنها پیدا میشد تا یکساعت همین طور بود بعد الحمد لله کم کم آرام شد دو ساعت
بظهر مانده وارد بندر دوور که ابتدای خاک جزیره بریتان کبیر است شدیم کالسکه
بخار حاضر بود سوار شده راندیم ظهر رسیدیم به استاسیون ویکتوریا بسیار
بزرگست از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشسته رفتیم بمنزل خانه که
اجاره کرده بودند جنب هید پارک است هید پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
عموم خلق اطراف باغ خیابانها و راه های متعدد دارد راه کالسکه و سواره و پیاده
همه از یکدیگر مجزی است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده زیر
اشجار سندلیهای بیشمار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
قریب زاویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
ده موزیکان میزنند اشهر و اعرف جاهای لندن همین باغ است اطراف
آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار آجری داشت در زمان دولت
جورج چهارم دیوار آجر را برداشته محجر آهنی کار گذاشته اند خیلی جای
پاکیزه ایست در فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عامه خلق است خلاصه یکساعت
از ظهر گذشته رسیدیم بمنزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده استراحت
کردم شب بعد از شام رفتیم به تماشاخانه موسوم به الحمبرا قریب هشتاد نفر دختر
جورابهای ساق بلند تنگ و چسبان پوشیده با لباس عربی اول رقص کردند
بعد مشق تفنگ کردند یک دختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا

روی زمین گذارده میرقصید گاهی روی پنجه یکپا میرقصید و میچرخید بعد از رقص و ساز
که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شد یکنفر بازیگر آمده
بازیهای تردست خوب نشان داد منجمله سه گاوله در دست داشت انواع
اقسام همه را بهوا می انداخت از زیر پا میگذراند بدون اینکه یکی را بگذارد بزمین بیفتد
بعد یک گیلاس پر از آب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
سرش نهاد و گیلاس دیگری پر از شراب روی زمین گذاشت همین طور ایستاده
ایستاده پوست سرش را بحرکت در آورد بطری آهسته آهسته در ضمن حرکت
پائین تا رسید پشت گردنش آنوقت خم شده گیلاس شراب را با لب بلند کرد باز
بطری را از پشت گردن روی کله آورد و در این بین شرابی که در گیلاس بود آشامید
بدون اینکه قطره آب گیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دایره
بزرگ چوبی آورده کمانش را نوک چوبی بطول دو ذرع نهاده بهوا انداخت و چوب را
زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخاندن باز بهوا انداخت
کمان دایره روی چوب آمد از این قبیل تردستی ها زیاد در آورد هر بازی که تغییر
میکرد پرده های خوب هم نمودند یکدفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
شب و ماه و ستاره و یکدوره کوه و غار و استیلاکیت و استلاکمیت
و دفعه دریا و کشتی و موج بقسمی خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید بمنزل رفتم شیر حاضر بود
صرف شده خوابیدم

یکشنبه سیم شهر ذیقعده الحرام

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیست خیلی کم دیده میشوند غلب به کلیسا و
باغات اطراف شهر میروند کوچه خلوت و تمام دکاکین بسته است منهم چون حالتی نداشتم
تمام روز را منزل ماندم تازه که قابل نگارش باشد رخ ننمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز اسب دوانی است چند نفر از امرا و اعزه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کود ود گرفته ام تا پنج روز که اسب دوانی طول
میکشد با ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند دو ساعت بظهر مانده رفتم بموقف
کالسکه بخار سوار شده راندیم دو ساعت راه بود وقتیکه بمنزل رسیدیم مدعوین
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر خرگاه خود رفتیم شب را با صحبت
با ایشان بسر بردم

سه شنبه پنجم شهر ذیقعده

یکساعت از ظهر رفته اسب دوانی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان اسب
دوانی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار کهن کرسیها و نیمکتهای
متعدد و درجه بدرجه نهاده بودند تماشاچیان اغذیه سرد از منازل خود آورده زیر
سایه اشجار جوقه جوقه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت
نوعی است از اعیاد عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
اقدس اسعد والا پرنس آف ویلس ولیعهد دولت بهیه انگلستان خیلی اظهار عنایت نسبت
بمن مبذول داشتند اگر چه استعدادی ندارد زیرا که فطری و جبلی حضرت معظم له است

که پیوسته مطمح نظر و عنایتشان متوجه تمام دولتخواهان و صداقت اندیشان است و همواره
نظر بلند منظر شان بطرف کسانی است که زبان و دلشان یکی باشد امیدوارم این
بنده هم جزو این جرگه محسوب شوم زیرا که گندم نمونه ایست از آثار دشت نشانه ایست
از خروار خلاصه اسب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام اسب
دوانی رفتم منزل

چهارشنبه ششم

امروز روز جمعه اینجا مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل ماندم بعد از ظهر
میرفتم به کودرود تا ساعت شش بتماشای اسب دوانی مشغول شدم منزل آمده با
مدعوین بسر بردم روز پنجشنبه حالم برهم خورد نتوانستم بروم

شنبه هشتم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مزاجاً کسل بودم از منزل بیرون نرفتم
مولوی سید علی بلگرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد دیروز وارد لندن
شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت الحمدلله همه چیز بخوبی و
پاکیزگی میگذرد شب را رفتم بتماشاخانه موسوم به اجیپشن هال یعنی عمارت مصری ابتدا
شخص حقه بازی آمده بازیهای خوب درآورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
تعریف است اولاً یک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میز گذارد مقابل
این میز میز دیگری نهاد که فاصله اش تقریباً یک ذرع میشد یک بشقاب
آورده کفش را نوک انگشت گذارده بنا کرد بچرخاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

وقتیکه طناب را رها کرد دست آدم مقوائی هم از حرکت افتاد آنوقت صفحهٔ کاغذ را
بتماشاچیان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
هر دو رو سفید بود وقتیکه جلو آدم مقوائی گذارد و بعد نوار باریکی آورده طرفین آن را
بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کوبید چهار چوبی که دو اصبع تقریبا قطر داشت و در
وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
شکل کرمی روی کاغذ چهار چوب مرتسم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
هدهدی از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یکدفعه ضربی بکاغذ
زده پاره شد از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریبا بقدر حقهٔ کوچکی بود بیرون
آمد بعد یک صندلی زیر بالون کاغذی نمایان شد کم کم بالون بحرکت آمده بعد سرش
پاره شده یک دختر خوش منظری چون پری تا سینه خود را نموده دستهای را گشوده
با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب این است میان چهار چوب نازکی
که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم پنهان شده بود و چگونه با این
سنگینی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
تماشاخانه پیانوئی بود بقدر پیانوهای معمولی طرفین آن شیپور و طبل نصب کرده
بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
بتوسط چوبی که دو ذرع تقریبا طول داشت یک شیپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شیپور بلند شد
مثل اینکه یک فوج با لابان میرسند بیک دست زدن به پیانو گاهی چراغهای

تماشاخانه خاموش و گاهی روشن میشد یکدفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
شرشر باران در تماشاخانه پیچید رعد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
بهار است و باران و رعد و برق و دو سه ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
بعقد مرد که در آید او قبول نمیکرد معتذر باین عذر بود که پیش از فوت زنم قسم یاد کرده ام
زن بگیرم در این ضمن جادوگری آمد و گفت من از روح زنت پرسیدم اذن بعد این خانم را
برشته ازدواج در آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شده نوری بشکل آدم پیدا شده
در هوا حرکت کرد قدری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
هوا برد و پائین آورد بعد این جسم نور بتدریج از نظر غایب شد یکدفعه صورت
تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدای
چند عظام که بهم میخورد بگوش میرسید وقتیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بهوا
صعود کرد باز دو دست کوشش زیاد کرد بگیرد دستش نتوانست متصل در هوا متحرک بود بعد
هر دو پایش از زانو جدا شده بنا کرد براه رفتن در هوا وقتیکه بهم میخوردند صدای دو استخوان
که بهم بخورند از آنها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
روشن شد و بازی تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بازان ندیده
باشند اگر اینجا بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کند همه بر رسالت
وی اعتراف می کنند

پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده

امروز رفتم به آلبرت هال تالاریست نزدیک هید پارک حضرت مستطاب پرنس کنسرت

شوهر علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوکتها در زمان حیات طرح ریخته بودند دار
الصنایع و دار العلوم بسازند در بیستم ماه می ۱۸۶۷ اول سنگ بنا را علیا حضرت
ملکه معظمه دامت شوکتها گذاشتند در سال ۱۸۷۱ باتمام رسید قریب دویست هزار
لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر الطولش ۲۷۲ و قطر اقصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
پا است شکلا تقریبا بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
دور تا دور تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰۰ کرسی میتوان گذاشت
بالای شاه نشین غلام گردشی است دو هزار نفر بفراغت می توانند گردش کنند
اطراف غلام گردش پرده های روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
گنبدی بلور دارد با ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
و فراخی جا می توانند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار ارغنون بسیار بزرگی
نهاده اند ده هزار بند دارد دو ماشین بخار با آهنگ در می آورندش ساز بزرگیست
هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
لیره تمام شده خیلی ساز بزرگیست بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیند بیرون آمدیم مقابل درب تالار باغی
است موسوم بباغ کنسینگتن مجسمه حضرت اقدس پرنس کنسرت را با یادگار روی ریخته
مطلا کرده اند چهار طرف مجسمه فرشتگانرا از مرمر حجاری کرده چهار ربع
مسکون می نامندشان در زیر مجسمه پرنس تماثیل اشخاص معروف از قبیل شکسپیر و
میلتن و ولتیر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه هشتم شهر ذیقعدة الحرام

بعد از صرف نهار رفتم بتماشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای بریتان کبیر است
اثلبرت سلطان کنت سنه ۶۱۰ عیسوی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۰۸۷
آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد و در سال ۱۱۳۷ باز
بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در ۱۵۶۱ سنه آتش گرفته
خرابی بسیاری بآن وارد آمد مجددا مبلغ گزافی خرج کرده تعمیرش کردند در سال ۱۶۶۶ یالقین
عظیمی روی داده بکلی ویران و تلی خاکستر شد در این یالقین قریب سیزده هزار خانه
و هشتاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس
دویم ۱۶۷۵ سنه باز از سر نو شروع بساختن کردند سی و چند سال طول کشید تا باتمام
رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمر معمار در یک روز باتمام رسید طرح بنا شبیه به
کلیساهای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
تا نوک صلیب که بالای گنبد است ۳۶۵ پا است روی مناره جنوبی زنگ
بزرگیست قطرش ده پا می شود این زنگ هیچ وقت زده نمیشود جز وقتیکه یکی از دودمان
سلطنت یا امیری از خاندان نبالت دستش از دنیا کوتاه شود وزن زنگ دوازده
هزار رطل است و وزن زبانه زنگ صد و هشتاد ششصد و شانزده پله میخورد
تا صلیب ولی تا وسط که بغلام گردش نجوی موسوم است بیشتر نرفتم وجه تسمیه
این غلام گردش این است که اگر از فاصله صد قدم آدم دهنش را بدیوار گذارده
آهسته حرف بزند سامع بصدای بلندی میشنود معمار صنعت غریبی در این فن بکار برده.

ازاین

از این جا یک طبقه بالاتر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود خواستیم برویم بالاتر تا نزدیک
صلیب مانع شدند گفتند چندین دفعه اهل ایرلاند خواستند گنبد را با دینامیت
خراب کنند از عهده بر نیامده گرفتار گشتند لهذا از آن زمان به بعد قدغن اکید است
کسی بالاتر نرود همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدم خیلی
خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم مجسمه های زیاد صورت پهلوانان معروف
که در نبردها کشته شدند از سنگ مرمر حجاری کرده و بعضی را از چدن ریخته زینت
کلیسا کرده اند نوک گنبد صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت رطل روی
کلوله نصب است که وزنش پنجهزار و ششصد رطل است قطر کلوله شش پا و دو
اصبع است اما از پائین بقدر هندوانه درستی بنظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
میان کلوله خود را بگنجانند خلاصه پس از گردش زیاد آمدم منزل همه جا از میان
خیابانهای وسیع تمیز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چندین
جا کالسکه من و همراهان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صدائی
بلند بیرون نمی آمد واقعاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب ابداً
با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
حفظ عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خونریز و جنگی فتنه انگیز روی ندهد
پلیس بدون اذن نیت مداخلت بهیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی اینست اگر نصیب
انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سه‌شنبه پنجم

امروز تا عصر منزل مانده بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندیم ساعت
شش رفتیم تماشاخانه مدم توسو اینجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند مرتب ایستاده و نشسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده‌اند مثلاً شخصی دیگری را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری مجسم است
که با صورت اصلی نمیتوان تمیز داد صورت دختری را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود که گاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان گمان کرد پلیس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
دید جوابی نیامد خجل شد دختری شربت فروش جلو میزی ایستاده بود یکی از همراهان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته‌اند دختر بنا کرد بخندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت درمیان آدمهای مومی بنشانند مشکل میدانم کسی بتواند تمیز بدهد بالای سر
دختری که نفس میکشید حبابی نهاده بودند زیر حباب دستخط مبارک اعلیحضرت
اقدس همایون ناصرالدین شاه سلطان ایران دیده شد پهلوی آن انگلیسی نهاده بودند
میرزا اسمعیل خان گفتم سواد دستخط همایون را محض تیمن و تبرک مسافرت نامه من بدارد
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه درلندن اقامت داشتیم تماشای مدم توسو
آمدیم و این چند کلمه را برسم یادگاری در اینجا نوشتیم ناصرالدین شاه قاجار ۱۸۷۵

درتب

در جنب این تماشاخانه اطاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس و اسلحه وغیره رخت خوابی که ناپلیون اول در ان سفر میکرد اینجا بود و این
کالسکه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میز نهارخوری همه جمع بود از این
اطاق پله میخورد بپائین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هستند که به بدذاتی
و سرقت و بدنفسی و سفاکی مشتهر بودند از صورت هریک فی الواقع آثار بدذاتی معلوم
میشود تماماً کریه المنظر و قبیح الوجه اند این جا نیز یک دار دیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تخته چوبی عمود کرده
آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود تبری تعبیه شده بیک اشاره پائین آمده
میخورد بگردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتد میان صندوقی پر از کاه و بدن
روی تخته میماند صورت تمام مجوسین نیز در این اطاق بود با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی زشتشان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای اینجا
آمدیم باطاق اول یک دسته موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک نیز میزنند
چون خوب میزدند و خسته هم شده بودم قدری نشسته رفع خستگی شد بعد رفتم
منزل شام خورده وقت خواب خوابیدم

یکشنبه دهم

امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جائی برای تماشا باز است و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بگوش نمیرسد این شهر با این پر جمعیتی
مثل اینست که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی بلگرامی و میرزا مهدیخان و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین مؤتمن جنگ به دیدن من آمده بودند گفتم بمانند با من نهار
بخورند بعد از نهار با آشنائی انجمله صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاق نیفتاد

دوشنبه یازدهم

امروز بعد از نهار رفتیم بعمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به تاور اف لندن
یعنی برج لندن این عمارتیست صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است
این جا جائی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت ممات از دم تیغ آبدار
چشیده‌اند اصل این بنا از رومن است در عهد سلطنت کنستانتین کبیر بنا شده گویا اینجا
خزانه و دار الضرب رومن‌ها بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ وقتیکه پایه یک بنای جدید
می‌کندند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک یافتند که بخط رومن‌ها بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بوده هم محبس ملوکی استیفن شاه اول سلطانی بود که اینجا
را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول سنه ۱۱۸۰ لنشام کشیش خندقی دور این بنا داد
کشند زمان سلطنت ادوارد بر استحکامات و قلاع این بنا افزوده چنان مستحکم نمود که
ممکن نبودی داخل شوند ولی شد بقولی در عهد وی این جا فقط محبس دولتی شد در سال
۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کرده
این جا حبس نمودند خونهای زیاد در این جا ریخته شده اگر بخواهم تمام را شرح دهم چندین
صفحه خواهد شد این جا همان جائی است که هنری هشتم زوجه خود ملکه آراگن را پس از
جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۱۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان ناامیدش
کرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوشصورت و جوان بود برگشته ازدواج در آورد و چندی

نگذشت که بوی هم همان شربت چشانند در عهد سلطنت مری رقیب خویش لیدی جنگری را
بدون هیچ نوع تقصیر یا گناهی در این جا حبس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
وقتی که مری از دار الملک دنیا ردی بعالم بقا نهاد و سلاطین بعد دیگر این جا را علاقۂ
دولتی قرار ندادند حالا جبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
اطاقی است تقریباً مدور تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسۂ
آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکسور و برخی
مسروق شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مأمور شد آنچه جواهر
لازم است برای دیهیم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
بر چند تاج و چند عمود و بشقابهای طلا و مطلا که هنگام تاج گذاری در سر میز می چینند
نشانهای متعدد طلا و مرصع و مینا و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
ملکه معظمه داشته شوکتها را از همه بالاتر جای داده بودند دورش مخمل ارغوانیست
و جواهرات زیاد روی آن نشانده اند یک یاقوت درشتی که اطرافش مصفا و هیچ
الماس بریلیان بود دیده شد بیک صلیبی نشانده اند این یاقوت بواسطه درشتی
اشتهار زیاد دارد میگویند مال ادوارد است که معروف بود بسیاه شاه در سال
۱۳۶۷ که اسپانیول محاصره شد بطر پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت در محاربۂ
اجینکورت سال ۱۴۱۵ همین یاقوت بکلاه خود هنری پنجم نصب بود خلاصه انواع
اقسام جواهرات دیده شد منجمله ظرفی بود شبیه بعقاب بال گشوده سرش
بگردن پیچ میخورد هنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دوازده نمک دان طلای
مرصع بود اینها نیز هنگام جلوس سلاطین در دستر خوانی که آنروز گسترده می شود
گذارده میشوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از تراشیدن
و بر لیان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند گردن بند و نشان زانو بند که
روی آن مرتسم است هونی سوا کی مالی پانس یعنی بد باکسی وارد بیاید که بد خیال
میکند و نشانهای دیگر و مدال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جا بیرون
آمده رفتیم بجبه خانه این حجره مشتمل است به اسلحه برنجی یونانی و نمونه آلات حرب
مشرقیین مخصوصا مال هندیان وادوات قدیمی نادر خوش ساخت با اسم و تاریخ
هر یک بترتیب در قفسه های متعدد چیده اند گستوانهای فولادی بر اسبهای
مصنوعی بسیار درشت پوشانده بترتیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند سمشان بزرگتر از نعلبها های معمولی است یک نوع
زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
این نوع لباس می پوشیدند منحصر بود به نی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
تیزی بود شمشیر و توپ و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاردهای خراسان و ترکستان
شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این جا
رفتیم با طاقی که منزل لدی جن گری بود و یک پنجره بسمت صحن عمارت داشت از
میان همین پنجره دیده شوهرش را از محبس بیرون آورده بدار کشیدند و جسدش را

در عزا به کنار ده بودند در کلیسای سنت پطر دفن کردند بعد آمدند این بیچاره را هم برده
بشوهرش ملصق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده مجحر آهنی اطرافش ساخته اند در
همین موضع سال ۱۵۳۶ و ۱۶۰۱ شش نفر از مشاهیر بی سر شدند اول ملکه آن
زن هنری هشتم دویم مارکارت زن سر ریچارد پل سیم ملکه کاترین زن پنجم هنری
هشتم چهارم جین زن جورج بلین پنجم لیدی جین گری دختر هنری دیوک سفلاک ششم ربرت
دورا ارل اسکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک میرود به محبسی که
مال عزه و امرا بود محبوسین هر یک زمان قید روی سنگهائی که در کف و دیوار
محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولیام رام
کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزا توقف کردن به از تربیت
نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلیع العذار بودن برای هر چیزی وقت و قسمت
معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدرود گفت روز ممات بهتر از روز حیات است
هر چیزی انتهائی دارد انجام هر شیئی از آغاز آن بهتر است در زمان شکست و
ذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عقل نیز کلید
اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و بترس از ایام ادبار فی ۲۲
اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
و قتالی که در این موضع شده بقدری بدنم مرتعش شد که ضعف روی داد محبس
دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه گناهکاران و قاتلین و غیره بقدری تاریک

و بد بو بود که بعقل راست نمی آید و دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض یکروز میتوانند هشتاد هزار تفنگ بیرون بیاورند بجهة خراب کردن یکی
از دیوارهای این محبس هزارها عمله و مدتها زمان لازم است واقعاً عجب جای
محکمی است از آهن استحکامش بیشتر است پس از تأسف و تماشای بسیار منزل آمدم

سه شنبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعهٔ وستمینستر کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۶۱۰ بحکم زبرت سلطان اسکس شد
اهل دنمارک بنای اوّل را خراب کردند بعدا ادوارد ملقب به کنفسر در سال ۱۰۵۰
دیگری بنا کرد و مذکور است این اوّل کلیسائی بود که بطرح رمنی در بریتان ساخته شد
مقبرهٔ ادوارد در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جهدی بلیغ نمودند هنری سیم در سال ۱۲۲۰ بنای باشکوهی
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوارد اوّل تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دوم و ادوارد سیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت مشرق بنای پاکیزه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان هارلد تا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر نهاده اند با تمکینی که روی یک صندلی که شش صد سال قبل
ساخته شده می نشینند و رسم تاج گذاری بعمل میآید و سیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال میشوند در تور اف لندن که شرحش سابقاً گذشت جای داده اند
سوابق ایام این جا ملجأ و ماوای مقصرین بود سقف کلیسا تماماً حجر ملون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تماثیل اغلب مشاهیر در این جا است بعضی حجارها و منبت
کاریها و معماریها دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل آنها ساخت تمام ستونها و
جدار و سقف از سنگ مرمر است پشت کلیسا جائی است تقریباً هفتصد و هشتاد سال قبل پارلمنت
لندن بوده در وسط ستون سنگی دار د مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت است
اگر بستون پشت بزنند صدای مس میان تهی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده اند
قریب یکساعت و نیم طول کشید تا تمام تماثیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
آمدم شب بواسطه خستگی چهارشنبه سیزدهم از منزل بیرون رفتم
امروز رفتم بدیدن موزه که موسوم است به هندی این موزه محتویست بر صنایع و کارهای
هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
زربفت شالهای کشمیر ظروف چینی قالیهای ایران زیاد دیده شد صورت شیری
از چدن دیده شد که یکنفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این یکنوع آلت
موسیقی است که بدستور العمل او رنگ زیب سلطان هندوستان درست کرده
در حضور وی مینواختند شیر مظهر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
مضمحل میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
داشت مدیر موزه گفت این را بیست و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیست و پنج
لیره می ارزد بعضی بتکده ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به بتکده ها و خانه
های هند برای نمودن بمردم در همین جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت دولت
مبلغ گزافی خرج کرده تا آنانکه اثاث البیت هندی را ندیده اند بیک نظر چیزهائی را

می بیند که حتی بعضی از خود هندیا هم ندیده اند پس از تماشا منزل آمده باقی روز و شب را کما فی السابق گذرانیدم

پنجشنبه چهاردهم

امروز در منزل ماندم تازه روی نداد شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانو زده همه را محظوظ کردند تا نصف شب ساز و صحبت گرم بود بعد ایشان رفته منهم بخوابگاه خویش شتافتم

جمعه پانزدهم

امروز چاپار متوجه هندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط لازمه شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا ابر و خنک است بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش و خرمی میآید قریب یکساعت راه رفته بمنزل معاودت شد

شنبه شانزدهم

امروز رفتم بتماشای موزه که موسوم است به برتیش موزیم این موزه منقسم بدو جز و است یکی مشتمل است به تماثیل و حجارهای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و نشانهای قدیم عالم در مرتبه تحتانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع اقسام کتب خطی و باسمه عدد کتب باسمه یک ملیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب خطی بیش از پنجاه هزار جلد هشت هزار و پانصد جلد آن السنه شرقی است از قبیل عربی و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مصور و کتاب یوسف زلیخا و لیلی مجنون و حافظ همه مذهب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند در جنب کتابخانه اطاقی بود موسوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
مستحفظ آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پطر که در رم است
کوتاه‌تر است در این اطاق خواندن هشتاد هزار جلد کتاب است هر مطلبی که مردم بخواهند
بفهمند یا سواد مقاله‌ئی را بردارند اجازتی حاصل کرده این جا می‌آیند هر چه بخواهند
میخوانند یا از روی آن می‌نویسند چهارصد صندلی در اطراف نهاده‌اند برای
نشستن مردم واقعاً اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بناها ساخته
اهل ملک را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم باسمه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
موجود است از روی فهرستی که بترتیب نام کتابها را نوشته‌اند هر کتابی که بخواهند
پیدا می‌کنند بفاصلهٔ دو سه دقیقه خلاصه قدری آنجا نشسته بعد بمنزل آمدم

یکشنبه هفدهم شهر ذیقعده

الی یکشنبه بیست و چهارم زکام و سرفه و گاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانستم
از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ ننمود امروز یکی از
ایام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خورد و بزرگ
بیابانها حول و حوش شهر میروند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزدیک ظهر
مراجعت کرده در خانه میمانند عده قلیلی طرف عصر برای گردش در هاید پارک و جاهای
دیگر بیرون میروند منهم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همراهان
گذراندم الحمد لله امروز بکلی رفع کسالت شد قادر بحرکت هستم

دوشنبه بیست و پنجم

امروز عصر منزل مستر رگ من و تمام همراهان مهمان هستیم نهار را منزل صرف
کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در قصبه ویمبلدن واقع است اثاث
البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
است شش دختر و دو پسر دارد یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
زن حالیه که بسیار عفیفه و نجیبه است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
گذشت بعد از شام خواستم مراجعت کنم مستر رگ مانع شده خواهش کرد دو سه روز
برای تغییر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و مهمان
دوستی هستند خواهش وی را قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
در کمال خوشی و خرمی گذشت عصر چهارشنبه رقعه از جانب وزارت خانه هند
رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم بهمراه اسبرن بزیارت علیا
حضرت ملکه معظمه پادشاه انگلستان و قیصره هندوستان دامت ملکها
لهذا شب بعد از شام خدا حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه بیست و هشتم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بخار چهار ساعت طول کشید هوا
بسیار سرد بود در ساعت معهود بعمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحقار پیش رفته رسم آداب و تکریم
بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوکتها با دست مبارک گردن

وسینه خانه زاد دولت‌خواه خود را با حمایل آبی و نشان نبیت کماندر اف اینڈیان امپیر
مزین فرمودند این بنده هم سر مباهات و افتخار به گنبد دوّار رسانیده دست مبارک
علیا حضرت معظم لها را بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امرا و اعزه مهمان
بودند خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پیانو و موزیک زدند از نصف شب
گذشته بود که مجلس بر هم خورد با همه خداحافظی کرده باطاق خواب رفته خوابیدم

جمعه بیست و نهم شهر ذیقعده

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
اتفاق نیفتاد

شنبه سی ام

امروز رفتم بتماشای موزه که موسوم است به کنسینگتن موزیم در این موزه نمونه اکثر ابنیه
عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جا داده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون تراجان را که در رم است بهمان
بزرگی و ترکیب از گچ ریخته اند با صورت اصلی ابداً تفاوت ندارد جای دیگر نمونه
شمعدان گلستر دیدم که از برنج ساخته مطلا کرده بودند چنان نبت کاری ریز و مناسب
با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جائی مسجد مسلمانان
و جائی کنشت یهودیان و منزلها اعراب یمنی و حجازی و امامزاده و غیره بود اگر کسی
بدقت این موزه را ببیند مثل اینست که اغلب ابنیه مشهور عالم و کارهای قدیم چین
و جاپان و زنار و زیبهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
چشم از دیدن اشیاء محظوظ میشود بر بصیرت شخص هم می افزاید زنار دوزی

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تماماً کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می گفت در این زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار بکنند از عهده بر نیامده اند سوابق ایام هند و ایران در زر دوزی و کل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی زمین داشتند اگرچه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوام و دوام ندارد

یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا ابر و مه غلیظ و تا ساعت یازده خیلی خفه و گرم بود و بعد کم کم روشن شد چون امروز هم روز تعطیل کلیسها است و منهم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون نرفتم طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد مراجعت نموده تا نزدیک شام بصحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز مستر کمبرلاند که سابقاً هم حیدرآباد آمده بود بدیدن آمد در یک عمل بسیار تردست و ماهر است و آن اینست که اگر دو نفر اشارتاً یا کنایتاً یا بطور نجوا شیئی را نشان کنند یا بیکدیگر بگویند او چشم خود را بسته دست اشاره کننده را به پیشانی خود چسبانده بخط مستقیم میرود پهلوی همان شیئی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگذارد روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جبه که در اطاق دیگر بود گذارده بدیگری آهسته گفت بعد کمبرلاند دست وی را به پیشانی نهاده بخط مستقیم برد سر جبه آن را باز نموده دستش را روی سنجاق نهاد از این قبیل کارها زیاد نمود بعد از رفتن مشارالیه باطاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بپایان رسانیدم

آب گرم به حمامهای متعدد که در مهمانخانها ساخته اند میبرند بیماران و ناخوشان از
اطراف واکناف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از مهمانخانها توقف می کنند و هر روز
با آب گرم بدن شوئی نمایند رفع مرضشان هرچه باشد میشود بسیار اشخاص شل و لنگ
و نزله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون منهم اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکی
بودم انسب دانستم چندی به قصبه مذکور رفته با آب گرم بدن شوئی کنم شاید رفع درد بشود
لهذا طرف عصر بموقف کالسکه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند
سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم منزل در
مهمانخانه ایست موسوم به زیال هتل و متعلق به هیستر [illegible] که سابقاً مذکور شد

سه شنبه دهم

امروز عید سعید اضحی یکی از اعیاد معتبره است صبح بعد از شست و شوی بدن موافق
معمول مسلمانان چند گوسفند قربانی آورده ذبح نمودند بعد علی الرسم هندوستان بجا آورده
ادای نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منهم باهمه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان
روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب گرم درد استخوانی که چند
سال قبل در پایم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معالجه کردند باز عود نمود کمی رفع شد

چهارشنبه یازدهم

امروز صبح باز بحمام آب گرم رفتم بعد رفته دیدم درد پا التیام یافت بعد از چند
روز بکلی رفع درد شد فهمیدم که این آب گرم خالی از خاصیت نیست چند نفر از اطبای
حاذق آب را تجربه کرده دواهای نافع ممزوج به این آب یافته اند جزو تحریرش نگاشته ا

وشوره خلاصه تا روز سه شنبه هفدهم از منزل بیرون نرفتم تازه که قابل کار باشد

روی **روز سه شنبه هفدهم** نداد

بعد از نهار رفتم به ورسستر انواع اقسام چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات
اینجا ساخته میشود اول رفتم به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی
ابتدا مثل ظروف گلی خام است یک جا میبرند یکجا قالب می کنند یکجا لعاب میدهند
و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیمتشان هم بسیار مناسب بعد رفتم
به کلیسا زیرا که مدم البانی این جا آمده در این کلیسا میخواند امروز بهترین خوانندهای
فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک وضیع
و شریف حضور داشتند و متجاوز از سیصد نفر خواننده و نوازنده بودند گاهی همه اینها
همه باهم میخواندند و گاهی مدم البانی تنها میخواند اما صوت مدم البانی در آهنگ
و غرانی برابری میکرد با آواز تمام این سیصد نفر واقعاً بسیار خوب میخواند صدااش
مثل زنگ در کلیسا می پیچید چهار ساعت از ظهر گذشته مجلس برهم خورد رفتم منزل

معاودت **روز چهارشنبه هیجدهم** کردم

امروز نهار را مهمان میستر اوریت شریف پرمنکام هستم ساعت دوازده با کالسکه
بخار مخصوص راه افتادم همراهان همه بودند بیست و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به استیشن نهار در مهمانخانه که جنب استیشن است صرف شد جناب
شر طامس سور لو حاکم پرمنکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نهار
بواسطه مشغله که داشتند تشریف بردند صحبتی انگلیسی و غیر انگلیسیکی با ایشان داشت

بلاد این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و مفتول و لوله های برنجی
و غیره بعد از نهار اول رفتیم بتماشای کارخانهٔ تفنگ سازی قریب هزار نفر عمله کار
میکردند هر جزء تفنگ از یک دستگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
فقط لوله میریزند در دیگری سوراخ می کنند جای خانه را پیدا میکنند یکجا پرداخت
می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند دستگاه دیگر چخماق دیگری
بسازند و در دیگری قنداق میسازند و قس علی هذا بسیار قابل تماشا بود وقتیکه
خواستم بیرون بیایم کتابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان هم اسم خود را
درج کردند روزی دویست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیست و
چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتیم بکارخانهٔ برنج سازی از قبیل
مفتولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی پیچ و مهره و لوله های برنجی و مس و غیره
همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بخار بیرون می آیند از آنجا رفتیم بکارخانهٔ
سر قلم سازی تمام عملجات دخترهای جوان بودند معدودی مرد در پائین مستحفظ چرخ
بخار بودند کار آنها منحصر باین است که تخته های آهن نازک به عملجات برسانند
قریب دویست منگنه بود در هر منگنه یک دختر با دست کار می کرد در منگنهٔ
اول شکل سر قلم اما مسطح و پهن بریده میشد در منگنهٔ دیگر اسم کارخانه با مالک آن
جای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میشد در کمال چالاکی و زرنگی خیلی تماشا داشت
پس از تماشا بیرون آمدم هر کارخانه که زن نمره بود چند سر قلم بطور یادگار

تعارف کردم منهم منت قبول کردم از این جا باز رفتیم مهمانخانه چای صرف کرده بخط مستقیم رفتیم
ورسترکه شب را بوده‌ام تماشاخانه بعد از ورود به ورستر رفتیم به مهمانخانه موسوم به ستاره
هشتل تغییر لباس داده رفتیم تماشاخانه پرده‌های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
و طوفان و پاروزدن ملاحان و صدای آب دریا که بساحل میخورد چنان خوب و پاکیزه
بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبیعی اند نه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
بعد بمنزل آمدم **پنجشنبه نوزدهم** شوپه خوردم دخول بستر نمودم
امروز در شهر ورستر توقف کردم بعد از ظهر باز رفتیم کلیسا به استماع صوت مدم البانی امروز
روز آخر است که میخواند فردا خواهد رفت سه روز است این جا است زنی است تقریبا
و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگ محسوب میشود تمام ممالک فرنگ و شیکی دنیا که
مشار الیها را دعوت می‌کنند بلا حرف آهنگی که از حنجره‌اش بیرون می‌آید روح را قوی
علیحده می‌بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتیم مهمانخانه چای خورده
بطرف ورستر حرکت کردم در راه خیلی سرد بود هوای این جا خنک تر است از لندن
امشب را در خانه مستر اورست مهمان هستم هر چند زیاد خسته بودم ولی بملاحظه دوستی
که با معزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم با این حال بمحض ورود بورستر تغییر
لباس داده راه افتادیم همراهان هستند مدعو بودند نه فقط میل مسافت و داشتند تخمینا
از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و باغچه‌ای الا
البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصلی صرف شد بعد از شام صاحبهای منزل یک
قدری پیانو زدند خیلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر ...

که هفده و هجده ساله بنظر آمدند بسیار باکمال بار آمده اند هم ساز و رقص خوب میدانند و هم دست خیاطی بسیار قابلی دارند و هم صاحب دو سه زبانند نقاشی هم خوب تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس طول کشید یعنی چندی با پیانو ساز قدری بصحبت و قدری ببازی بیلیارد مشغول شدیم تعجیل خدا حافظ کرده بمنزل آمدم

روز جمعه بیستم شهر ذیحجة الحرام

بر حسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذجات هند روز را گذرانده ام تازه رخ نمود از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد بباریدن

شنبه بیست و یکم و یکشنبه بیست و دوم

بواسطه باران و رطوبت هوا از منزل بیرون نرفتم بخواندن و صحبت این دو روز را گذرانده ام

دوشنبه بیست و سیم

دو ساعت بظهر مانده برای تماشای کارخانجات دیگر باز رفتم پرنگال هم یکساعت راه بود همراهان همه بودند اول رفتیم بکارخانه سنجاق سازی قریب صد و هفتاد دستگاه کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند پهلوی هر دستگاهی یک حلقه مفتول طولانی سیمی حلقه پیچیده گذاشته بودند سر مفتول از میان سوراخی داخل دستگاه میشد فورا یک چکش کوچکی بسر مفتول خورده بدورش میگردد در این ضمن آلت دیگر قطعش میکرد هر دقیقه از هر دستگاهی قریب دویست سنجاق بیرون می آید هیچقدر یکنفر عمله لازم بود سنجاقها را از این جا حمل کرده بکارخانه دیگر ببرد آنجا دختران متعدد همه را مرتب بکاغذهای طویل نصب کرده در قوطی ها جای میدادند نه اینکه سنجاق را یک یک بکاغذ فرو کنند

فرع ترومی

بلکه بتوسط دستگاهی که با چرخ بخار میچرخید میکنند با یک آلت مثل بیل درزها و دوان مانندی بیرون بحیث
دیگری با آلت همان ترکیب پیش می‌کشید کاغذ خالی زیر دستگاه میرفت از طرف دیگر پر از
سنجاق بیرون می‌آمد خیلی تماشا داشت از آنجا بیرون آمده رفتیم بکارخانه زرگری انجا زنجیرهای
طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری میسازند دختران خوردسال در این کارخانه
زیاد بودند اکثر زرگرهای ریزه و بسیار نازک از زیر دست اینها بیرون می‌آید قراضه‌های
ریزه را در کمال مهارت و تردستی با آلات دیگر جوش میدادند یا دم میدمیدند قوه برقیه از
چراغ بیرون می‌آمد و با دست کار میکردند میکنند و کار میکرد دیگر لازم نبود دیگی دم بدمند دیگر
کار میکند الحق خوب و جلد کار می‌کشند از آنجا بیرون آمده رفتیم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
از قبیل پیچ و مهره و میخ و حلقه و چیزهای برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سنگک و غیره
میسازند در تمام این کارخانجات تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بخار بیرون می‌آید
خیلی کم احتیاج بید استادان دارند از این جا بیرون آمده رفتیم به غذاخانه برای صرف
غذا نهار حاضر بود صرف شد یک ساعت بعد از نهار باز سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانجات
دیگر اول رفتیم بکارخانه بلورسازی و مفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
و دیوارکوب و گلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و مفضض و قوطیهای سیگار
و اسباب چای خوری و کارد و چنگال و سینی و غیره میسازند تمام آلات فلزی را در
کمال سهولت با منگنه میسازند مثلاً یک تخته آهن مسطح زیر منگنه می‌گذارند مقعر میشود دیگری
منقش میکنند بعد در حوض میریزند مفضض میگردد در همین کارخانه بلور را هم میسازند بعضی ساده اند
و برخی را بقرا شنند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخی شبیه بچرخ الماس تراش

قالب می کنند بعد آنرا روی منگنه گذارده قلع گداخته روی آن میریزند قالب قلعی
درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری می گذارند پشت منگنه یک طومار
کاغذی است بطول هزار و پانصد ذرع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میرسد
متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد روی زمین ساعتی چهار
ده هزار نسخه چاپ میشود مدیر روزنامه میگفت برای هشتاد هزار نسخه طبع میکنیم
برای اینقدر شش ساعت وقت فقط لازم است از این جا که چاپ میشد یکنفر عمله بتحریر
در منگنه دیگر آنجا همه تا میشد و جای دیگر میبرند زحمت آدم هیچ لازم نیست جز اینکه
هر چه چاپ بشود از دستگاهی به دستگاه دیگر ببرد در واقع این دار الطبع بیشتر از همه جا
تماشا داشت مهمانخانه خیلی نزدیک به این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
رفتم بتماشاخانه قصه ورلی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
دخترهای خوشگل میان بازیگران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
منزل مراجعت کرده سه شنبه بیست و چهارم سوپ خوردم و خوابیدیم
امروز رفتم بتماشای موزهٔ اشیاء قدیمه از قبیل چینی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
ساده و اسلحه مختلفه و تماثیل چدنی و سنگی و گچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
کار نقاشان قدیم و جدید بسیار زیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده رفتیم به گالری یعنی
تصویرخانه تماشا دیدم پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار استادان این عصر
که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیده
بودند قیمتش را پرسیدم دوازده هزار لیره انگلیسی میخواستند خیلی خوب کشیده بود مثل

این بود که مجسم است خلاصه چند پرده خریده بیرون آمدم چون جائی که نزدیک و قابل
باشد دیگر نبود تا شام از منزل بیرون نرفتم شب رفتم بکنسرت یعنی مجلس رقص و ساز
و آواز زن بلند بالای حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
اختتام منزل **چهارشنبه بیست و پنجم** آمده خوابیدیم
دیروز آلدرمان جاکسن خانم ولو را با میتن رقعه به بیستر رک نوشته خواهش کرده بود
امروز نهار را با ایشان صرف کرده بعد از نهار بعضی کارخانجات قابل را ببینیم
لهذا اینساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کار میکرد کارخانه دیده میشد تلال خاکستر چون
تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی هم انباشته
کرده بودند حسنش اینست که روی همین رماد نیز سبزه و گیاه زیاد روئیده بود اشتعال
آتش متصل از دود کشهای کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
امتداد دود ابنهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
در این امتداد زیاد است بی زحمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
آلات و ادوات مختلف بتمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بخار و انجین گرفته
تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میاید خلاصه ظهر وارد استاسیون
شدیم حاکم شهر رئیس پلیس را با سه کالسکه بموقف کالسکه بخار فرستاده بودند پیاده
شده اول رفتیم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان اجزای خودشان را معرفی کردند منهم همراهان خود را شناساندم
بعد از قدری صحبت و شستن سر و صورت سر نهار رفتیم نهار خوبی صرف شد نهار را در بالا
خانه چیده بودند پائین بالاخانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کبیر و صغیر
جمع شده آناً فاناً هورا می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
مینمودند بعد از نهار با حاکم جلو بالاخانه رفته حاکم مرا با ایشان معرفی نمودند من نطق مختصری
کرده گفتم ای برادران و دولتخواهان از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
قبل که به ورستر رفتم شخص روستائی بمحض اینکه مرا دید گفت اگر انگلستان و هندوستان
دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زهرهٔ این را خواهد داشت پنجه در
پنجه ما بیفکند منهم با روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب نطقی به آواز بلند کرده تهنیتی
به تهنیت ورود من و اظهار یگانگی و وداد بعد پائین آمده حاکم و من در یک درشکه
و باقی همراهان در کالسکه‌های متعدد بعقب سر آمده رفتیم اول بکارخانه آهنگری این
کارخانه تقریباً مثل همان بود که در برمنگام دیده شد اما خیلی مفصل تر چرخهای این جا
بزرگتر و عدد دستگاه ها بیشتر است آهن گداخته را از کوره ها بیرون آورده مثل
آب در قالبها میریختند تمام عملجات کفش و چکمه های آهنین داشتند زمین کارخانه
نیز از آهن بود از هر گوشه و کنار آهن های گداخته بود که از یک کوره بکوره دیگر یا از
یک منگنه بمنگنه دیگر برده میشد مثل جهنم کارخانها گرم بود و خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتیم به گالری تصاویر و پرده های بسیار نما در دیوارها نصب کرده
بودند در همین گالری نیز موزه هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتیم
به هتل چای خورده به توقفگاه راه آهن شتافتیم حاکم شهر نیز محبت نموده تا استاسیون
همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه را افتاده با حاکم و دیگران
خداحافظ کرده رفتیم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم

روز پنجشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه گاهی می بارید بعضی از مسافرینی که چندی
بود در مهمانخانه برای رفع امراض خود منزل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شد منهم
از منزل بیرون نرفتم چون چاپار بطرف هندوستان میرود امشب دانستم کار را از
پیش برداشته امروز نوشتجاتی را که باید نوشت بنویسیم زیرا که فردا خیال دارم
بلندن مراجعت کنم و میترسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازمه شدم
تازه که قابل تذکار باشد روی نداد

جمعه بیست و هفتم

صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتیم به موقف کالسکهٔ بخار بعد از
دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم اکسفورد که در حقیقت
تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
سر راه بود چای را در استاسیون آنجا صرف کردیم یکساعت بظهر مانده وارد
شهر لندن شدیم زمین هید پارک قبل از رفتن به درویت و هیچ خشک و بی طراوت
بود بواسطهٔ چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود دو ساعت از ظهر گذشته

پرفسور ماکسمولر و غیره آمده با ایشان نهار صرف شد بعد از غذا صحبتهای متفرقه پیش
درمیان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خداحافظ کرده رفتند منهم باطاق تحریر رفته
بقیه نوشته جاتی که بایست بهندوستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه بیست و هشتم

امروز صبح در هوا مه غلیظی بود کم کم بقدری تاریک شد که در اطاقها و راه روها
چراغ روشن کردند از طرفی بوی کاز هوا را خیلی بد بو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدتی تاریک میشود که در کوچه و بیرون چراغها را روشن می کنند خلاصه
تا ظهر تاریک بود بعد بتدریج روشن شد

یکشنبه بیست و نهم

از منزل بیرون نرفتم تازه هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دوشنبه سی ام

بتماشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است انواع ازهار و اشجار را که
با زحمت زیاد از اطراف و اکناف عالم جمع کرده و در گلدانها و گرمخانهای این جا
کاشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خودرو میرویند بعضی از نباتات
که با وجود زحمت ممکن نیست در این آب و هوا بروید چیده خشک کرده پشت
آینه ها چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و سکو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگرچه دروازه
و برج و باروئی درمیان نیست لیکن حاکم این جا جداست دکاکین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچه ها کم عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسکه داخل شود و از طرف
مقابل هم یکی دیگر بیاید یکی از آنها لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
جمیع تجار معتبر و بانکها و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز شنبه غره شهر محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام را لازم است
در این ایام عزا لباس ماتم پوشیده نوحه ولابه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد هزار سال گذشت از حکایت مجنون هنوز مردم
صحرانشین سیه پوشند اگرچه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطهٔ اقامت در لندن
و عدم اسباب نتوانستیم عزاداری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است به نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیک است بعضی اشخاصی را که لازم بود بازدید کردم شب
رفتیم به تماشاخانه موسوم به پرنسیس تماشای بسیار خوبی درآوردند قصه دختری بود که از
پدر ارث زیادی به او رسیده بود چون صغیره بود مال او را بیک نفر تاجر یهودی سپرده بودند
که پس از حد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع یهودی بواسطه کثرت مال بحرکت آمده بعد ز
دیگری آنرا ابد ربا اندوختند اتفاقا دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بحد بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعقد ناجی خود درآمده مال خویش را از یهودی که بدیش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار اعلا نشان دادند

بخصوص پرده که صورت دریا و جهازات و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی تجسم کشیده
بودند تا نصف شب طول کشید بعد بمنزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی مهمان بودند بعبارت اخری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان همدم در یکجا جمع شده باشیم
منجمله کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوترلاند و زوجه اش مستر زکن و زوجه اش
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بحمد الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعوین رفتند منهم بمنزل رفته خوابیدم امروز عصر میرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتمآب میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بهیه ایران یک جلد گلستان و دو سه جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخترعه خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بود منهم بجان
و دل قبول کرده اظهار امتنان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انسب است از خطوط معموله مروجه انشاء الله رواج کلی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل درد غریبی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کردند خیلی قابل بود بیک جزئی
دوا دفع شد اما سینه درد و سرفه که از یکماه قبل عارض شده بود هنوز باقی است انواع
و اقسام سفوف و حبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب و هوا
رفع بشود تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده داکتر صابون جی مؤلف روزنامه النحله

برای نهار مدعو بودند آدم بسیار خوبی هستند حسباً و نسباً عربیت چندین زبان حرف میزنند
منجمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
بعد باطاق خود رفته   یکشنبه چهاردهم   بامور لازمه پرداختم
صبح از خواب برخاسته چای صرف نمودم بعد لباس پوشیده مستعد حرکت شدم یکساعت و
نیم بظهر مانده سوار شده راندیم بسمت توقفگاه کالسکه بخار بوسوهم به وکتوریا نیمساعت
راه بود جمیع بندیان متوقف لندن که برای تحصیل آمده بودند سر استیشن حاضر بودند
با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جا سبز و خرم بود از شهرهای چستر
و چاتام که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای منقش معروف است
گذشتیم میگویند کانتربری اول شهری است که انجیل حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را
برای خلق وعظ کرده مذهب عیسوی را رواج دادند یکساعت از ظهر گذشته رسیدیم
به بندر دوور کشتی حاضر بود نشسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
جهازات در معرض خطرند و گاهی بشدتی هوا را مه میگیرد که مسافرین کشتی یکدیگر را نمی‌بینند
البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است بهم یا بچیزی خورده خورد شود اما
الحمدلله امروز از سعادت بخت هم هوا روشن بود و هم دریا صاف و بی انقلاب
اگرچه ابتدا که بکشتی نشستیم قدری تموج داشت اما بعد خیلی آرام شد دو ساعت و
نیم از ظهر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
یکدفعه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جداگانه
مهمانخانه خوبی بود غذا صرف شد بعد از نیمساعت کالسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پر از حاصل بود بعضی از غلات هنوز سبز بود و برخی را درو کرده بودند از این بندر
تا پاریس کمتر جائی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
حاصل خیز است اگرچه اغلب خاک فرانسه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
امتداد کشت و زرع زیاد میشود ساعت هشت شب رسیدیم بپاریس کوچه و برزن دکان
و بازار از کثرت الکتریسیته و گاز تالی روز روشن بود همراهان همه بودند باستثنای میسیو
فردون که روز پنجشنبه متصل خواهد شد میسیو راک همراهی کرد و تا این جا بجا مستقیم رفتیم بهتل
کنتیننتال بزعم بسیاری بهترین مهمانخانهای پاریس است تمام نیمکت و صندلی از مخمل و پرده‌ها
همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
روز یکشنبه تمام تماشاخانها بسته بود یکساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه پانزدهم

پس از صرف نهار رفتم بتماشای دورنمائی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابداً تفاوت
ندارد آب بسفور چنان موج میزد که گوئی فی الواقع آب است جای دیگر پرده بود منظر شهر
پاریس در حینی که شلیک می کردند یک گلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
و اطراف آنرا دود احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن گلوله خورده زنی بچه خود را
بغل گرفته فرار میکرد و یکنفر کالسکه چی متحیرانه نگاه می کرد بپای اسبش که گلوله خورده و
خون میریخت همان بخاری که از خون گرم بیرون میخیزد پیدا بود و پس از تماشا خط بسیار رفتم
بخیابان و جنگلی که موسوم است به بوادوبولن آبشار خوشنمائی آنجا است مقابل آبشار

قهوه خانه با صفائی است چای صرف شد در ضمنیکه چای صرف می شد دیدم جمعیت
کثیری در کالسکه های متعدد می آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از اهل شهر است
عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
تعارفی بعروس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و تقویت
دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل شام خوردم بعد
از غذا رفتم تماشا خانه گراند اپرا اگرچه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما قشنگی پرده ها
و بازی و رقص هندی و بیت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
نمی آید الحق بهترین تماشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
ساعت دوازده شب طول کشید بعد بمنزل آمده خوابیدم

روز سه شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت پرتوی که پارسال بهندوستان آمده بود شخصی آمده استفسار
حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم روز شنبه او بکنت معزی الیه که
ییلاق رفته بود تلگراف کرد ایشان هم محبت نموده طرف عصر بدیدن من
آمدند شب با معزی الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیبی هستند
می گفتند ماه آینده برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشد روی نداد

روز چهارشنبه هفدهم

امروز حالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه درد و سینو باقی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری هست که شبها نمیتوانم بخوابم

روز پنجشنبه هجدهم

بعد از ظهر حالم بهتر شد چون حالا غیر فصل است اکثر پاریسی ها به ییلاقات رفته اند چند
هوا خنک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم امّا هنوز برای مراجعت کردن
آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مراجعت می کنند افسوس است که من وقت ندارم
و باید زود به هندوستان برگردم پنجسال قبل که بفرنگستان آمدم تمام اماکنی را که قابل
تماشا بود از قبیل مقبرهٔ ناپلیون اوّل و موزه و باغ وحش وغیره همه را بدقت
دیده ام همراهان را گفتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز مستر فردون از
لندن بیرون آمده بود شب رسید

روز جمعه نوزدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم اغلب جاهای
شهر بخصوص در هر چهار راه چمن و باغ و حوض فواره دار است شهر پاریس از حیثیت
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی پست تر است امّا از بابت نظافت و عمارات
و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود شبها از کثرت
قنادیل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر دکاکین تا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی ها برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضیافت
دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان خیال خوش گذرانی هستند
پس از گردش مفصّل به مهمان خانه معاودت شد ساعت هشت و نیم شام خورده
سوار شده رفتیم بطرف استاسیون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدم هوا تاریک بود چیزی دیده نشد

روز شنبه بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میراندیم طرفین راه سبز و خرم بود و نیم ساعت از ظهر گذشته داخل
تنلی شدیم که از اطول عمارهای مصنوعی عالم است اینجا و از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشتیم در اواخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی تعبیه
کرده اند از میان همه آن قلل جبال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که گاه گاهی در ظلمت پیدا شود عالم خیلی غریبی داشت از قرار منقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یکنفر ایطالیائی از سمت ایطالیا بنا کردند به
شکافتن و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس بمرکز کوه رسیدند نوک متهٔ شان یک
وجب بایکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شد هر دو دست بیکدیگر داده بسیار [illegible]
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند دو ساعت و
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کند اجزای گمرک احمال و اثقال مسافرین را می بینند که هر کدام گمرک دادنی است
حق خاک بگیرند من چون خسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان رفتند بتماشای
شهر می گفتند اگرچه کوچک است اما نسبت بگنجایشی که دارد قشنگ و پاکیزه است
جلو تمام دکاکین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ میباشد
در اکثر جاهای شهر تماثیل چدنی و سنگی از سلاطین و بهادران معروف هست بعضی عمارات
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از سنگ مرمر بود و روی در و دیوار اکثر

عمارات مجسمه های مرمر دیده شد بسیار خوب حجاری کرده بودند جمعیت شهر سیصد هزار
نفر است بعضی کوچه ها برای کالسکه کم عرض است شوارع عریض هم زیاد دارد که
دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانخانه
که سر استاسیون است صرف شد یکساعت بعد بکالسکه نشسته راه افتادیم چون شب
بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده دراز
کشیدم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت درست خوابم نبرد

روز یکشنبه بیست و پنجم

صبح که از خواب برخواستیم دیدیم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم
شد سه چهار ساعت است از کنار آن می گذریم دست راست اکثر باغستان و
تاکستان بود خانه های دهاتی زیاد در این صفحات دیده شد بسیار پست و بدنما گویا
اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استاسیونها کوچک ولی سقف بودند
نهار ماکولی پیدا نشد بیک استاسیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
مرغ پخته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب
نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که جای
ایطالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاده شده سوار
کالسکه اسبی شده رفتیم به اسکله کشتی پنج ذرعی ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمصر و بعضی
به هندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافر ند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر ماکولی صرف شده بود این جا به شوربا و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافرین تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یکساعت به سحر مانده کشتی لنگر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه بیست و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری گرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام کردم

روز سه شنبه بیست و سیم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراند البته در چنین جائی که بجز آب و مسافرین چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذاکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کاندیا که متعلق بیونان است گذشتیم سه چهار یا پنج میل از جزیره درست آتشی پیدا و نمودار بود
هر چند این جزیره تمامش کوهستان است ولی از دور سبز و شاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشتعل است سببش معلوم نشد احتمال دارد از مشاهده کشتی
آتشی افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر رفت هوا رو بگرمیست دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
گرم و خفه شد که گوئی چله تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
گفتم رخت خواب به عرشه کشتی بردند یکساعت از نصف شب گذشته کم کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از گرما خیلی گله کردند علاوه بر گرما از طلوع فجر مگس زیادی پیدا شده اسباب اذیت شد

روز چهارشنبه بیست و چهارم

امروز از دیروز گرم‌تر است ممکن است بالای عرشه رفت و نه میشود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق خیس شدم اصبح من الشوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم باد زن بکشند همین طور کردم فی الجمله تغییری در مزاج
پیدا شد والا اگر با زدیک بود هلاک شوم خلاصه فردا روزی است که باید
به اسکندریه برسیم اگرچه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را از پیش
برد این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هشتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دویست و هشتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دویست و هشتاد و هشت میل این چند
روزیکه در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که بسرعت کشتی بیفزاید و نه باد مخالفی وزید
که از سرعت آن بکاهد بهمان میزانی که معین شده است رفت کاپیتان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می‌پیماید ولی ساعتی دوازده میل بلکه کمتر بیشتر نرفت غذائی
که در این کشتی دادند بخوش مزگی همان غذائی است که در جهاز پیشاور دادند بعضی
از مسافرین نفرین میکردند که پیشخدمتها زرنگ و چابک نیستند ولی حق نداشتند
زیرا که عدد پیشخدمتان معدود و عدد مسافرین متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این ها مترصد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت بیست و
پنج یا سی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه بالجمله امروز را چون روز قبل بسر بردم

روز پنجشنبه بیست و پنجم

یکساعت و نیم بظهر مانده بخشکی رسیدیم کالسکه بخار حاضر بود بعد از نیمساعت نشسته
بطرف سویس راندیم طرفین راه تا مسافت زیادی بجز گرد و غبار و بیابان شوره
زار چیز دیگر دیده نشد بهمین طور میرفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی رود نیل
عبور شد آبش بسیار گل آلود و درکمال طغیان بود سه ساعت از ظهر رفته وارد زکا
زیک که یکی از منازل مصر است شده نهار خیلی صرف شد بعد از نهار باز
سوار کالسکه شده راندیم در بعضی جاها تک تک سبزه و حاصل بنظر می آمد دو ساعت و
نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود جمعیت کثیری نیز که همه به
ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته راندیم بطرف کشتی موسوم
به ویکتوریا که در دو میلی لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جهاز پیانو کمپانی است و اول دفعه ایست
که بطرف هندوستان میرود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پائین کلاً با چراغ
برقیه روشن میشود سفره خانه تماماً از چوب شمشاد منبت است اطاق سیگار کشی
اطاق [illegible] اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز گرمخانه و غیره هر کدام
دو دو و در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه متحرکی است
طولش ۴۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار اسب
دارد و ساعتی هجده میل مسافت طی می کند عملجات کشتی از کاپیتان گرفته تا ذغال
انداز دویست و شصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندریه حرکت کرد حال
نهصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرنگ بود بالجمله یکساعت و نیم از

نصف شب گذشته راه افتاد دریا مثل کف دست صاف و هیچ باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بکاهد فقط چیزیکه باعث کسالت مسافرین شد هوای حار بحر احمر بود و بس

جمعه بیست و ششم

امروز هم هوا مثل دیروز گرم است تا ظهر ۲۵۸ میل مسافت طی شد

شنبه بیست و هفتم

دیشب هوا بشدتی گرم شد که ما فوق آن متصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدم
تا امروز ظهر ۲۶۱ میل راه پیموده شد دو ساعت بظهر مانده جهازی دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این جهاز ده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی ما بآن
رسیده و گذشت مثل باد صرصر میرفت ابدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه ساکن
نشسته باشیم

یکشنبه بیست و هشتم

امروز غیر بحر آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۲۵۴ میل راه پیمودیم

دوشنبه بیست و نهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد لنگرگاه عدن شدیم کشتی لنگر انداخت
بعضی از مسافرین کنار رفته شهر را تماشا کنند منقول است دو دریاچه مصنوعی در
این شهر هست یکی بالای دیگری تاریخ بنا شان معلوم احدی نیست از قرینه میگویند
سنجا و از هزار سال می بایست تاریخ بنای آنها باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من حالت رفتن این جا پیاده شدن میل نکردم دوباره بخشکی روم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان اهمیتی هم شهر عدن ندارد که تماشا

زیست و تماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت مخارج
و قلت مداخل از ابواجمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های انکلیسی
مرا که با او زیاد مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد توی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موسوم به
کاپیتان جورج فردریک کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملاحی برای بازماندگان وی فرستادیم از دیروز ظهر تا
نصف النهار امروز سیصد و پنجاه و چهار میل مسافت پیموده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت متداوله کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون لیالی گذشته گرم نبود چونکه داخل اقیانوس هند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتاً ۲۵۴ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست با آن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعدد در یک قطار از آب بیرون جسته بفاصله یک یا دو ذرع باز در آب غوطه میخوردند
یکی بعد دیگری همه سفید مثل نقره مصقل از دور برق میزدند خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر المظفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر سیصد و هشتاد و
چهار میل راه طی شد مسافرین جهاز امشب مجلس رقصی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البسه لطیف پوشیده آرایش زیاد بخود بسته بودند دو ساعت مجلس طول کشید خیلی خوش گذشت

روز پنجشنبه دویم

دیشب هوا بسیار سرد بود بشدتی که دم صبح محتاج به لحاف شدیم از واسط شب قدری
باد مخالف وزید بقدر دیروز راه طی نشد سیصد و شصت و نه میل رفتیم با وجود باد خوب
رفت این قدر بار از سرعتش کاسته نشد چرا که چرخ بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت
مقاومت این نوع ریاح را میکند شش کوره و سی و شش دیگ بخار دارد دو کوره یدکی
نیز هست که اگر اتفاقاً سانحه روی بدهد یدکی بار انوی کار می آورند جائیکه کوره ها را کار
گذاشته اند صد و سی درجه حرارت دارد اگر بقدر دو ذرع از کوره ها دور شوید هوای خنک
بواسطه بادگیر داخل میشود کارخانهای متعدد در این جهاز است از قبیل دستگاه چراغ
برقیه و یخ سازی و آهنگری و نجاری و غیره

روز جمعه سیم

از پریشب هوا خنک شده اما باز نمیتوان در حجرات خوابید زیرا که قنادیل برقیه متعدد
تمام حجرات را خیلی گرم میکند خصوصاً آنها که بطرف دریا منافذ دارند فی الجمله خوب اند و
آنها که هیچ پنجره ندارند بحد بسیار گرم و خفه اند جهازاتیکه در این ابتدا آمد و شد می کنند
لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیبی که در این کشتی منصوب است خنکی و کوچکی
حجرات آن است و الا از همه بابت متمم و مکمل است تا امروز ظهر سیصد و شصت و
میل مسافت طی شد طرف مغرب بفاصله سی چهل قدمی نهنگ بزرگی دیده شد مثل
فیل آب را حرکت میداد این تماسیح برای جهازات شراعی و گاهی هم برای دودی
کوچک خطرناکند

سه شنبه چهارم

چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه بمبئی شدیم قایق دودی حاضر بود سوار

شده رفتیم مهمانخانه گرت ویسترن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
و پاکیزه‌تر ساخته‌اند این جا را مهمانخانه کردند علی ای حال بعضی از همراهان و نوکران
که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بحیدرآباد رفتند
بجای ایشان دیگران از حیدرآباد آمدند هفتم یک هفته اینجا اقامت نموده بعد سیزدهم
حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است مگر چند روز قبل خنک بود ولی هر
وقت که من بمبئی آمدم (یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه‌ها) هوا را گرم یافتم
نوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با همراهان و گردش
کنار دریا و غیره گذرانده‌ام

روز پنجشنبه نهم

شب منزل جج بلی قاضی عدالتخانه بمبئی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
شب آنجا بودم بعد منزل معاودت شد

جمعه دهم

شب سر فرانک سوتر رئیس پلیس بمبئی و مستر بلی بنده منزل آمده شام با هم صرف
نمودیم تازه که قابل تحریر باشد روی نداد

شنبه یازدهم

مزاجم قدری بر هم خورد از منزل بیرون نرفتم.

یکشنبه دوازدهم

نهار را منزل سر فرانک سوتر موعود بودم خانه بسیار عالی دارند از دو طرف
مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام گردش است کف ایوانها مفروش است
با سنگ مرمر بسیار مصفا و خنک است طرف عصر اظهار نمودند برویم دخمه زردشتیان
را ببینیم اگر چه من یکدفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتیم و لا[illegible]

دخمه‌ها بسیار جای مرتفع با صفائی است درحقیقت قابل هیئت اینجا را عمارت دولتی
بسازند دراین محوطه که باغی است خوشنما پنج برج است همه شبیه بیکدیگر شرح یکی ازینها
مجملاً برای اینکه آگهی بدست بیاید کفایت می کند والاّ قریب بهم محیط داخلی هر
برج است و همه مفروش‌اند با تخته سنگهای عظیم القیمتی درزگیری کرده اند که ابداً قطرهٔ آب
بزمین فرو نمیرود دور تا دور سه قطار جاها ساخته اند که به یک معروفست بنامی بنا
بمذهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
مال ذکور دویم مال اناث سیم مال اطفال است وقتیکه جسد مرده را دریکی از دخمه
های مذکور جا میدهند اول او را بکلی برهنه می کنند مستند باین معنی که چون ما برهنه خلق
شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کف
مفروش است از سنگ که درآنجا عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها گوشتشانرا میخورند
میریزند وقتیکه جسد آدم را دریکی از دخمه ها جای میدهند بفاصلهٔ یک یا دو ساعت
لاش خورهای متعدد که درهمین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کنده میخورند
چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج میریزند بواسطهٔ هوا و باران بتدریج خاک
میشوند تمام عظام اجساد وضیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور با هم مخلوط
میشوند که مساوی‌اند و اختصاصی فیمابین غنی و فقیر باقی نماند درکف چاه چهار زیرنقب به
چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده درهمه شن و ذغال ریخته اند آب باران اول
روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل نقب میشود و تصفیه میشود بعد بزمین فرو
میرود بنا به عقیدهٔ زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین ملوث نشود ازینست

که ابتدا الصقیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کرور حشرات الارض
جمع شده آنرا ابتدا بیچ و بتانی میخورند اینکه لاش خورها را انتخاب کردیم از این بابت است
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر متبرکه میدانند محض اینکه بعنصر
مذکور ملوث نشوند نه چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هنود میسوزانند و نه چون برهمنان
در آب رود می اندازند و حتی الامکان دخمه هاشان را در قلل تلال یا رؤس جبال میسازند که
آب باران که از روی اجساد مردگان میگذرد بسهولت داخل زمین نشود من گفتم تمام این
زحمات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاشخورها که گوشت مرده
میخورند فضلاتشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که حبوب میخورند پس آنها
علاوه بر اینکه زمین را ملوث تر می کنند نباتات را هم که از آثار آفتاب است نجس
می کنند زیرا که عادت آنها براین جاری شده که روی اشجار بنشینند معتمد دخمه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه منهم مقصودی نداشتم مناظره و مکالمه
کنم هر کس رای دارد علاحده و مذهبی جداگانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های بسیار بمنزل آمدم

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یکساعت و نیم از ظهر گذشته بتوقفگاه کالسکه بخار موسوم به ویکتوریا استاسیون که
بهترین و بزرگترین استاسیون های عالم است رفته سوار کالسکه شده بطرف پونه حرکت
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم همه چیز حاضر بود بورود منزل نشست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم　　　روز شنبه چهاردهم　　　زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشته بطرف حیدرآباد فرخنده
بنیاد دکن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی را
بجای آوردم

والسلام

کتاب مسافرت نامه شکین ختامه جناب مستطاب عظمت و جلالت
انتساب صدر افزای عزت و جلال مسند نشین عقل و کمال برازنده مسند
وزارت و فرازنده مصدر صدارت گوهر پاکش سرشته بهنر و از تمامت
علوم با خبر است بکمالات ظاهر و باطن مسلم چنانچه بعلو حالات بر امثال
و اقران مقدم تا بر مسند عوارف احکام نشست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخواست چنین چمن کمال و جویبار اقبال مگر فلک بخواب یا فلک
در آب ببیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علو نسب
و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی امتنان و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه مؤانست و شیوه مجالست و عقل و کیاست هوش و فراست
کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این بلندی درجت
و ارتفاع منزلت چنان با غنی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار
مینماید و آنان را بداد و دهش و ایثار و بخشش مینوازد که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی باز باید و هر کرا دست تمنائیست بسوی او دراز آید

اعنی اجل الاکرم افخم نواب مختار الملک عماد السلطنه مدظله العالی که فنون
ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا این گوهر عظیم از شرف
همت او و این دُرّ یتیم از صدف طینت اوست که رشک چشمهٔ حیوان و غیرت
حور و غلمان است طراوت الفاظ و حلاوت معانیش یاقوت رمانی را مخجل
و جواهر عمان را منفعل دارد بتایید ذو الجلال و یمن اقبال سرکار ایشان این
دولت خواه میرزا محمد ملک الکتاب بزیور طبع درآورده
وضمناً خود را مفتخر و امیدوار از حضورش فی آشنه
امید که ظل عاطفتش ممدود باد حرره
فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵
بخط اقل بندگان میرزا
مهدی شیرازی
تمت